



## Distribution of the sensible and uncounted part: Investigating the political action of mothers in the 1980s in Iran\*

Sara Yousefikhah<sup>1</sup>✉ | Mohamad Taghi Karami<sup>2</sup> | Vahid Shalchi<sup>2</sup>

1. Corresponding Author, PhD Candidate in Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-mail: [yousefikhah@ut.ac.ir](mailto:yousefikhah@ut.ac.ir)
2. Department of Department of Women Studies, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-mail: [mt.karami@yahoo.com](mailto:mt.karami@yahoo.com)
3. Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-mail: [vshalchi@gmail.com](mailto:vshalchi@gmail.com)

### Article Info

**Article type:**  
Research Article

### Article history:

Received: 21 December 2022  
Received in revised form 11 September 2023  
Accepted 14 February 2024  
Published online 19 February 2024

### Keywords:

mothers of the 60s, the distribution of the sensible, production of the political, Rancière, egalitarian care

### ABSTRACT

This research, by listening to a part of the mothers, achieves an image of their actions to change the distribution of the sensible. With Rancière's literature, which focuses its theoretical lens on the exclusion of workers in the distribution of the sensible, the sample of mothers in this study can be considered among those excluded from the privilege of thinking. Rancière's point of view, which considers the working class not as a passive class and in need of a revolutionary intellectual, but as a group with active subjectivity, in this research will be a way to visualize the actions of mothers in the 1980s in Iran. A group that, due to the classification of the society based on the educational system, is considered as a class lacking institutional knowledge, in a double form on the ancestral form (smallness), subordinate to the privilege of thinking. However, they live the impossible by doubting the "considered natural order" and by looking for equality, which their raw materials were generally experienced in the event of the 1979 revolution. They have succeeded in changing the distribution of the sensible. A narrative interview was conducted with 12 samples. Findings were presented in the final theme "Mothers not destined to think, make the political" including two main themes "Egalitarian reading of religion against police speech", "Egalitarian care against police care" and contains five sub-themes. The narrators have created the adventurous values in the lives of girls. It seems necessary to doubt the habitude of seeking equality.

**Cite this article:** Yousefikhah, S., Karami, M.T., & Shalchi, V. (2024). Distribution of the sensible and uncounted part: Investigating the political action of mothers in the 1980s in Iran. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 30 (2), 203- 227.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2024.352676.1831>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2024.352676.1831>

\* Extracted from the doctoral dissertation entitled: "Distribution of the sensible and uncounted part: Investigating the political action of mothers in the 1980s in Iran", Allameh Tabataba'i University, Faculty of Social Sciences, Department of Sociology



## توزیع امر محسوس و ناشمارش شده‌ها:

## بررسی کنش سیاسی مادران در دهه ۶۰ شمسی در ایران\*

سارا یوسفی خواه<sup>۱</sup> | محمدتقی کرمی<sup>۲</sup> | وحید شالچی<sup>۳</sup>

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، تهران، ایران. رایانامه: [s\\_yousefikhah@ut.ac.ir](mailto:s_yousefikhah@ut.ac.ir)
۲. گروه مطالعات زنان، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. رایانامه: [mt.karami@yahoo.com](mailto:mt.karami@yahoo.com)
۳. گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. رایانامه: [yshalchi@gmail.com](mailto:yshalchi@gmail.com)

اطلاعات مقاله	چکیده
<p><b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی</p> <p><b>تاریخ دریافت:</b> ۱۴۰۱/۰۹/۳۰</p> <p><b>تاریخ بازنگری:</b> ۱۴۰۲/۰۶/۲۰</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۲/۱۱/۲۵</p> <p><b>تاریخ انتشار:</b> ۱۴۰۲/۱۱/۳۰</p> <p><b>کلیدواژه‌ها:</b> مادران دهه ۶۰، توزیع امر محسوس، تولید امر سیاسی، رانسیر، مراقبت برابری جوانه</p>	<p>این مقاله به مادرانی اشاره می‌کند که از دسترسی به تفکر و تصمیم‌گیری‌های اجتماعی محروم شده‌اند. گروهی که به واسطه طبقه‌بندی جامعه بر اساس سیستم آموزشی، به عنوان طبقه فاقد رتبه اجتماعی، تابع ممتازان فکر تلقی می‌گردند. این پژوهش مادران را به عنوان افرادی با کنشگری و تاثیرگذاری در جامعه تلقی می‌کند، بدون اینکه آن‌ها را به عنوان یک قشر منفعل و وابسته به سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان یا حتی بدتر، حامی سنت‌های نابرابر موجود بداند.</p> <p>این تحقیق به بررسی کنش‌های مادران فاقد تحصیلات در دهه ۶۰ در ایران می‌پردازد و نشان می‌دهد که آن‌ها چگونه اقداماتی انجام داده‌اند که موجب تغییرات در امور قابل شنیدن، قابل رؤیت و طبیعی‌پنداشته، شده‌اند. این گروه از مادران، که بر اساس سیستم آموزشی به عنوان طبقه‌ای بدون دانش و آگاهی معرفی شده‌اند، در واقعیت به عنوان افرادی با کنش‌گری و تفکر تلقی می‌شوند. آن‌ها، عمدتاً ملهم از تجربه انقلاب اسلامی ۵۷ و جنگ با تردید نسبت به نظم معمول، به تحقق اموری که به نظر ممکن نمی‌آمد، پرداخته‌اند.</p> <p>در این تحقیق، شواهد با استفاده از مصاحبه‌های روایی با ۱۲ نمونه جمع‌آوری شده‌اند. با استفاده از تکنیک تحلیل مضمونی، نتایج به عنوان «مادران محذوف: مولدان امر سیاسی» ارائه شده‌اند و شامل دو مضمون اصلی «قرائت برابری جوانه از دین در مقابل گفتار پلیسی» و «مراقبت برابری جوانه در برابر مراقبت پلیسی» همچنین پنج مضمون فرعی دیگر می‌شوند. نتایج نشان می‌دهند که این مادران به ایجاد ارزش‌های جدید در زندگی دختران جوان خود پرداخته‌اند و اهمیت تردید در روش‌های تفکر و عمل برابری جویی در جامعه را تاکید می‌کنند.</p>

**استناد:** یوسفی خواه، سارا؛ کرمی، محمدتقی و شالچی، وحید (۱۴۰۲). توزیع امر محسوس و ناشمارش شده‌ها: بررسی کنش سیاسی مادران در دهه ۶۰ شمسی در ایران. مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)، ۳۰ (۲)، ۲۰۳-۲۲۷.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2024.352676.1831>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

\* مقاله علمی پژوهشی برگرفته از رساله دکتری با عنوان «توزیع امر محسوس و ناشمارش شده‌ها: بررسی کنش سیاسی مادران در دهه ۶۰ شمسی در ایران»، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم اجتماعی، گروه جامعه‌شناسی

## ۱. مقدمه

آن‌چه که جنبش‌های مرسومِ دفاع از حقوق زنان پیش‌فرض انگاشته‌اند، لزوم آگاه‌سازی قشری‌ست که به واسطهٔ ناآگاهی از حقوق خود و یا جایگاه ضعیف‌تر در جامعه مورد ظلم و تزییع حقوق واقع می‌شوند، هم‌ازین‌روست که راهکار عمده‌شان برای رهایی زنان، توانمندسازی این قشر است: [برای مطالعهٔ نظرات دسته‌های مختلف فمینیست‌ها دربارهٔ ضرورت توانمندسازی و آگاه‌سازی زنان، به طور مثال نگاه کنید به: «ایجاد قابلیت‌ها: رویکرد توسعه انسانی»<sup>۱</sup> (۲۰۱۱) اثر مارتا نوسبام<sup>۲</sup>، «دیالکتیک جنسی: پرونده انقلاب فمینیستی»<sup>۳</sup> (۲۰۱۵) اثر شولامیث فایرستون<sup>۴</sup>، «وقفه‌های عدالت: تأملات انتقادی در وضعیت پسا‌سوسیالیستی»<sup>۵</sup> (۲۰۱۴) اثر نانسی فریزر<sup>۶</sup>، «نظریه فمینیستی: از حاشیه تا مرکز»<sup>۷</sup> (۲۰۰۰) بل هوک<sup>۸</sup> و «آیا زیردست می‌تواند صحبت کند؟ در گفتمان استعماری و نظریه پسااستعماری» (۲۰۱۵) اثر گایاتری اسپیواک<sup>۹</sup>].

به این نحو گویی با موجودات منفعلی مواجهیم که از هرگونه کنش خارج از «هویت از پیش تعیین شده» و به طور کلی از فکر زاینده «غیر» بیرون گذاشته می‌شوند. بدین ترتیب همانطور که کارگر در مارکسیسم مورد انتقاد رانسیر نیازمند روشنفکری‌ست که به جای آنان فکر کند، زن موضوع تحقیق حاضر نیز در خوانش مرسوم، چنین مفروض پنداشته شده. اما بر خلاف خوانش متداول پیشین، نگارنده پژوهش حاضر مترصد آنست که مادران فاقد تحصیلات، چگونه با سیاست تغییر فضا-زمان و اتخاذ شیوه‌های زندگی که علایق و منافع مشترکی را برای خود و دختران‌شان به وجود می‌آورد چه به طور فردی و حتی جمعی دست به عمل می‌زنند. به خصوص که این سوژه‌ها توسط تفکرات فمینیستی (با پیش‌فرض حمایت) نیز حذف و بیرون از فکر گذاشته می‌شوند. مادران غالباً سنتی، خانه‌دار و بی‌سواد که تنها بازتولیدکنندهٔ وضعیت مردسالار موجود در نظر گرفته می‌شوند و نقش دیگری برای آن‌ها قائل نیستند. این مقاله بر این مادران و همچنین اتخاذ رویکردی که بدن، صدا و گفتار آن‌ها را مرئی کند تمرکز می‌کند.

پژوهش‌ها در ایران در خصوص کنش‌های حامل تغییر زنان، عموماً به پیش‌روی آنان در عرصه‌های اجتماعی ارجاع می‌دهند و به طور نمونه، مستنداتی را گواه می‌گیرند که به مبارزات زنان برای فاصله گرفتن از تفکر و سرنوشت مادران‌شان می‌پردازد. به طور مثال: حضور زنان در دانشگاه به عنوان مدخلی برای ورود به عرصه‌های عمومی و نقش‌آفرینی در این چهار دهه محسوب می‌گردد. همچنین سهم زنان از بازار کار نیز نمایش‌دهنده تلاش زنان برای حضور در جامعه است. روند رو به رشد اشتغال (رسمی) زنان، مؤید پیش‌روی آرام آنان در عرصه‌های عمومی تلقی می‌گردد. مثال برجستهٔ این تلقی‌ها دربارهٔ کنش سیاسی زنان، نظریهٔ «پیش‌روی آرام زنان» از سوی آصف بیات (۱۳۹۰) است که این کنش را بر مفهوم «ناجنبش» سوار کرده است و عموماً بنای ایدهٔ خود را بر تغییرات در مقدرهای مثال زده شده، یا مثال‌های مشابه آن، گذاشته است. تحقیق حاضر بر این اعتقاد است که این نگاه و نگاه‌های همگن، تحت روش‌شناسی نابرابرانگار، کنش سیاسی بخشی از کنشگران را نادیده انگاشته است. به عبارت دیگر هدف، شناخت و فهم کنش‌های سیاسی مادران و شیوهٔ اثرگذاری این بخش از زنان (مادران خانه‌دار فاقد تحصیلات بالا)، بر به وجود آمدن حتی این

1. Creating Capabilities: The Human Development Approach
2. Martha Nussbaum
3. The dialectic of sex: The case for feminist revolution
4. Shulamith Firestone
5. Justice Interruptus: Critical reflections on the " postsocialist" condition
6. Nancy Fraser
7. Feminist theory: From margin to center
8. bell hooks
9. Gayatri Spivak

تغییرات در شیوه زیست زنان است. این مقاله بر آن است که زنان مذکور به نوعی فهم و درک از نابرابری جاری در زندگی جنسیتی-شان در زیست اجتماعی خود دست یافته بودند. خلأهای پژوهشی و نظری که سوژگی<sup>۱</sup> زنان را در ایجاد تصویرهای هویتی متفاوت از خودشان مورد بررسی قرار دهد و شاهد بازنگری و ایجاد تغییر آن‌ها در نسبت با امر سیاسی باشد، محققان را بر آن داشت تا با تلاش نظری و تجربی دریچه‌ای هرچند کوچک در این فضا باز کنند و به کنش‌هایی بپردازند که در سیطره دانش-قدرت مسلط سرکوب می‌شوند. بنابراین، سوال اصلی پژوهش به شرح زیر است:

- مادران فاقد تحصیلات بالا، اغلب بی‌سواد و خانه‌دار در دهه ۶۰ در تهران، چگونه به سوژه سیاسی از مسیر تغییر در شیوه زیست خود و دختران خود (به طور کلی زنان) تبدیل شده‌اند و از این طریق به تغییر در توزیع امر محسوس دست زده‌اند؟

## ۲. مبانی نظری

دیدگاه‌های متنوعی در تشریح، تعریف و توصیف امر سیاسی از یونان باستان تا به اکنون وجود دارد. اینکه امر سیاسی را چگونه تعریف کنیم و چه ابعادی از آن را مدنظر قرار دهیم، به طور مستقیم در تعریف کنش سیاسی، وضعیت سیاسی و کنشگران سیاسی اثرگذار است. امر سیاسی در جامعه‌شناسی سیاسی-جریان اصلی<sup>۲</sup>- امری معطوف به قدرت در سطح کلان یعنی دولت است. در این نگاه، کنش معطوف به قدرت رسمی، چه از طرف مردم و چه از طرف دولت، امر سیاسی تعریف می‌شود. مشارکت مردم در انتخابات، پیروی از احزاب، مشارکت در حکمرانی ملی و محلی و... نمونه‌های اصلی نمود امر سیاسی و کنش سیاسی مردم است. در این پارادایم، فقط زمانی که مردم با نیت و آگاهانه در چارچوب فعالیت‌هایی که از طرف دولت به رسمیت شناخته می‌شود (همچون انتخابات) عمل کنند، سیاست و امر سیاسی روی داده است. در صورتی که در پارادایم‌های فلسفه سیاسی متأخر، لزوماً امر سیاسی معطوف به قدرت رسمی نیست. اساساً قصدمندی و نیت در کنش سیاسی، دال مرکزی نبوده و کنش و امر سیاسی محدود به چارچوبی از پیش تعیین شده نیست.

تلقی از امر سیاسی مادامی که معطوف به فعالیتی علنی باشد گروه‌های مردم خارج از حاکمیت را فاقد حیات سیاسی دانسته‌ایم. اگر «قصدمندی» را معیار سنجش کنش سیاسی لحاظ کنیم، حیات سیاسی گروه‌های مختلف مردم محدود به لحظات استثنایی انفجار عمومی می‌شود. اما آن‌جا که «دلالت» جای «قصدمندی» را می‌گیرد و اعمال خارج از رادار سیاسی کنشگران، بازخوانی سیاسی می‌شود، کنش‌هایی از آن سر بر می‌آورد که بدیع‌گونه، در جایی میان هنر و زندگی متولد می‌شوند و به ایجاد تحولات دامنه-دار منجر می‌شوند.

اما آیا (آن‌طور که طرفداران نظریه‌های موسوم به مقاومت-مانند فوکو- ادعان می‌کنند)، کنش حامل تغییر را باید در کسانی ردیابی کرد که در برابر قدرت، تولید مقاومت می‌کنند؟ این نحله، وفق نگاه رانسیری، همچنان در تعریف از امر سیاسی، آن را به بازی بزرگان فروکاسته‌اند. چه، از دیدگاه آنان، مقاومت همیشه در برابر قدرت زاده می‌شود لذا همواره پیش از تولید هر نوع مقاومت، ناگزیر جایگاه قدرت پیش فرض گرفته می‌شود. به عبارت دیگر باید قدرت را به صورت پیشینی به رسمیت شناخت یا (به ادبیات رانسیری)

۱. سوژه در تفکر رانسیری، فرد یا گروه به حساب نیامده‌ایست که با پیش فرض برابری، از آزادی انسانی خود و ظرفیت خلق و تغییر خود، بهره می‌برد تا بر طبیعی بودن نظم موجود بشورد.

طبیعی پنداشت تا مقاومت تولید شده در برابر آن هویت یابد. این چنین است که این کنش، حامل و عامل تغییر نیست و خود در زمین تثبیت قدرت قدم برمی‌دارد.

از آنجا که دغدغه این پژوهش شنیدن صدا و دیدن سوژگی بخشی از زنان است که از امتیاز فکر حذف شده‌اند، از دایره اندیشه و تفکر کنار گذاشته شده‌اند و برای آن‌ها حتی قابلیت سوژگی نیز تصور نشده است، مستقیم به سراغ اندیشه‌ای می‌رویم که سیاست و سوژگی سیاسی را به شکل دیگری تعریف می‌کند. اندیشه‌ای که امکان بروز و نمود پردشدگان/شمارش‌نشده‌ها را در ساحت نظر برقرار می‌کند. به همین منظور به سراغ اندیشه ژاک رانسیر<sup>۱</sup> می‌رویم، تا بتوانیم نگاهی نو به مفاهیم سیاست، امر سیاسی و سوژگی سیاسی داشته باشیم.

## ۲.۱. برابری<sup>۲</sup>

یکی از مفاهیم اساسی رانسیر که در فلسفه سیاسی وی نیز جایگاه مبنایی دارد، برابری یا اصطلاحاً برابری طلبی رادیکال وی است. رانسیر در کتاب استاد نادان، داستان ژوزف ژاکوتو<sup>۳</sup> را نقل می‌کند، استادی که سیستمی برای آموزش چیزهایی که نمی‌دانست ابداع کرد. ژاکوتو استاد فرانسوی که بنا بر اجبار در هلند حضور پیدا کرده بود به زبان فلاندی مسلط نبود و از طرفی دانشجویان وی نیز زبان فرانسوی نمی‌دانستند. ژاکوتو با کمک یک کتاب دوزبانه از دانشجویان خواست که متن فرانسوی را با مقایسه آن با زبان فلاندی بیاموزند. این تجربه ژاکوتو نتایج غیرمنتظره‌ای به همراه داشت، پس از مدتی دانشجویان نه تنها توانستند متن فرانسوی را بخوانند، بلکه توانستند در مورد معنای آن مقاله نیز بنویسند. ژاکوتو توانست آنچه را که در روابط آموزشی سنتی مبهم است ببیند، به نظر وی فرد نه با درونی کردن دانش دیگری، بلکه از طریق اعمال توانایی‌های خود می‌آموزد. ژاکوتو در نتیجه این تجربیات نظریه برابری فکری رادیکال را تدوین کرد. به نظر وی همه مردم از ظرفیت‌های ذهنی یکسانی برخوردار هستند (Tanke, 2011: 35).

در واقع ادعای اصلی کتاب این است که منحرف‌ترین شکل ظلم و ستم در همان عمل تبیین و توضیح دادن قرار دارد. عمل انتقال دانش از طریق تبیین تمایل به ایجاد و تداوم ساختاری از نابرابری بین توضیح‌دهنده و توضیح‌شونده دارد. این ساختار نابرابر هر بار که معلم برتری خود را با عمل به عنوان ارائه‌دهنده دانش مجدداً تأیید می‌کند، بازتولید می‌شود. رانسیر معتقد است که تحقیر عامل ذاتی هر رابطه‌ای است که در آن «یک هوش تابع دیگری است»، در صورتی که کودکان همگی تجربه اصلی یادگیری (زبان مادری خود و همچنین اکثر درس‌های زندگی) را به تنهایی داشته‌اند (Citton, 2014: 25-28). البته قابل ذکر است که ادعای رانسیر این نیست که لزوماً همه افراد کیفیت یکسانی دارند، بلکه کیفیات متفاوت در اعمال و رفتار از دو ماهیت (تفاوت در هوش) نشأت نمی‌گیرد. رانسیر تأکید دارد که «دو نوع از ذهن وجود ندارد. نابرابری در مظاهر و تجلیات بیرونی هوش وجود دارد، (که دلیل آن انرژی بیشتر یا کمتری است که با اراده برای کشف و ترکیب روابط جدید به هوش منتقل می‌شود. بنابراین هیچ سلسله مراتبی در ظرفیت و استعداد فکری وجود ندارد. رهایی حاصل آگاه شدن از این برابری طبیعی است» (Ranciere, 1991: 27).

پیش‌فرض برابری و ادعای اساسی رانسیر «اصل برابری همه موجودات سخنگو» است (Ranciere, 1991: 39). بنابراین اگر ما برابری را نه به عنوان یک بدهی و نه به عنوان یک موضوع توزیع اجباری بلکه همچون چیزی که رانسیر پیش‌فرض می‌نامد در نظر

1. Jacques Ranciere

2 Equality

3. Joseph Jacotot

بگیریم، آنگاه متوجه می‌شویم که سیاست دموکراتیک مربوط به پیش‌فرض برابری است و نه توزیع آن. برابری را باید در آغاز یک روند سیاسی به جای پایان یک روند پلیسی قرار داد (May, 2008: 47). بنابراین فهم رانسیر از برابری، درک آن همچون پیش‌فرض اعمال انسان‌ها، به عنوان برابری در هوش اساس فلسفه سیاسی وی است. تعریف رانسیر از سیاست، امرسیاسی، مفهوم دموکراسی و پلیس وی همگی تحت تاثیر فهم وی از برابری قرار دارند.

## ۲.۲ پلیس/سیاست<sup>۱</sup>

قبل از هر چیز، روشن کردن این نکته مهم است که منظور رانسیر زمانی که در مورد پلیس صحبت می‌کند، با درک مدرن پلیس به عنوان یک نهاد دولتی که وظیفه اجرای قانون را دارد، متفاوت است. به عبارت دیگر، منظور رانسیر «دستگاه دولتی»<sup>۲</sup> نیست. در نگاه رانسیر پلیس بسیار فراتر از اقدام دولت برای مدیریت و کنترل جامعه است. نظم پلیسی، سیستمی است که چگونه بودن بخش‌های مختلف جامعه را تعریف می‌کند و نقش‌های خاصی را به این بخش‌ها نسبت می‌دهد. پلیس در این معنا به معیارهای ضمنی نوع خاصی از ادراک اشاره دارد که فهم، دیدن و شنیدن بخش‌ها، گروه‌ها، ارزش‌ها، صداها و افکار خاص را فراهم می‌کند. در واقع نظم پلیسی، «نظم بدن‌ها»<sup>۳</sup> است که «شیوه‌های انجام دادن، شیوه‌های بودن و شیوه‌های گفتن»<sup>۴</sup> را تعیین می‌کند و افراد را به نقش‌ها و وظایف معینی تقسیم می‌کند (رانسیر، ۱۳۹۴: ۵۶-۵۴). به طور خلاصه می‌توان گفت پلیس وظیفه «توزیع امر محسوس»<sup>۵</sup> را دارد.

توزیع امر محسوس شامل دو فرآیند متفاوت است که عبارتند از تقسیم و اشتراک. یعنی نظم پلیسی بین بخش‌ها جداسازی انجام می‌دهد و سپس در این بخش‌های تفکیک شده دنیایی مشترک می‌سازد. به طور مثال کفاش از فضیلت و ظرفیت فیلسوف خارج می‌شود. پلیس از طریق نمایش عملکرد هر بخش، افرادی را که به بخش‌های مختلف اختصاص داده شده‌اند، شمارش کرده و در آن جایگاه قرار می‌دهد. توزیع امر محسوس در نظم پلیسی حاکی از دو اصل است: جدایی بخش‌ها از یکدیگر؛ تسهیم یک جهان مشترک در آن بخش‌های جدا شده به شکلی که هیچ بخش خالی یا هیچ بخش شمارش نشده‌ای وجود نداشته باشد (coksen, 2021: 45). بنابراین توزیع امر محسوس به قوانین کلی نحوه دیدن (چیزهای قابل دیدن)، تعیین شیوه‌های بودن ما، شکل‌های گفتار و تعیین ظرفیت و توانایی بدن‌ها ارجاع دارد.

از همین روست که در نظم پلیسی هیچ خلأیی وجود ندارد، چون هیچ بخش شمارش نشده‌ای در منطق پلیسی وجود ندارد. رانسیر در تز هفتم خود در باب سیاست توضیح می‌دهد که اصل اساسی توزیع امر محسوس «فقدان خلأ یا فقدان متمم»<sup>۶</sup> است. به این دلیل که مکان‌ها، نقش‌ها و وظایف معین شده به هر بخشی منتصب می‌شوند، در این حالت هیچ خلأیی وجود ندارد (رانسیر، ۱۳۸۸: ۳۲). از نظر رانسیر بین نظم پلیسی و اجماع در دوران مدرن رابطه‌ای وثیق برقرار است. به نظر وی اجماع توافق حاصل شده بین دو بخش، گروه یا افراد نیست. اجماع نیز رژیم معینی از محسوسات است. اجماع به جای توافق بر سر مسائل متضاد، اتفاق نظر است بر آنچه قابل رؤیت، شنیدن و محسوس است. پذیرفته شده است که همه چیز در جهان اجماع، دیده شده، شمارش شده و هیچ بخشی از شمارش جا نمانده است. در واقع، همین انکار خلأ، اصلی اساسی در اجماع است (رانسیر، ۱۳۹۴: ۱۶۰-۱۵۷). بنابراین منطق اجماع با

1 Police/ Politics

2. state apparatus

3. an order of bodies

4. ways of doing, ways of being, and ways of saying

5. distribution of the sensible

6. The absence of void and of supplement

منطق پلیس هم‌ارز است. با این حال، فرض انکار خلاً، فرضی نادرست است. همیشه بخشی از کسانی هستند که هیچ سهمی ندارند، به حساب نمی‌آیند، در انسانیت جهانی گنجانده نمی‌شوند، همچون یک ناموجود پذیرفته می‌شوند و در نظم امور محسوس قرار نمی‌گیرند. در واقع با اینکه نظم اجماعی (همچون نظم پلیسی) مبتنی بر نفی بخش‌های شمارش نشده و نفی خلاً در خارج از رژیم متعین محسوسات است، اما در عمل رسیدن به اجماع کامل غیرممکن است (Ranciere, 2004: 8). از همین رهگذر است که رانسیر به بحث سیاست می‌رسد.

سیاست معمولاً در قالب مبارزات بر سر قدرت و منابعی که توسط نهادهای قانونی و سیاسی و افکار عمومی تعریف می‌شود، معنا می‌شود. اما در نظر رانسیر، سیاست مشخصاً در تقابل با پلیس تعریف می‌شود. عرصه ظهور سیاست همان جایی است که سیاست با جدا کردن خودش از پلیس به عرصه وجود می‌آید. پلیسی که در همه حال چه با انکار مطلق و چه با یکی کردن منطق خود با سیاست در پی حذف سیاست است. بنابراین سیاست، پیش از هر چیز مداخله‌ای در امور قابل رؤیت و قابل بیان است، مداخله در توزیع امور محسوس (رانسیر، ۱۳۸۸: ۴۰-۳۸). به نظر رانسیر «سیاست تنها زمانی رخ می‌دهد که این مکانیسم‌ها (معمول) تحت تأثیر پیش‌فرض‌هایی که برای آنها کاملاً بیگانه است و بدون آن هیچ‌یک از آنها متوقف نمی‌شدند، از کار بیفتند: پیش‌فرض برابری همه کس و هر کس» (رانسیر، ۱۳۹۴: ۶۲). در حقیقت پیش‌فرض برابری است که امکان بروز و نمود سیاست و برهم زدن منطق پلیسی توزیع امور محسوس را ممکن می‌کند.

سیاست در منظومه نظری رانسیر اساساً شامل رابطه‌ای با برابری است. مفهوم برابری در کنش سیاسی دو وجه و کاربرد دارد. اول، معنای نفی و انکار است: برابری پیش‌فرض هرگونه چالش در برابر وجود یا مشروعیت شکل خاصی از سلسله‌مراتب یا نابرابری است. دوم، برابری را باید دربرگیرنده یک فعالیت، یک عمل دانست: به این معنا، برابری همیشه در کنش، از جانب کسانی که طرد شده یا مورد تبعیض قرار گرفته‌اند بیان می‌شود (Patton, 2012: 130). در نگاه رانسیر، رای دادن، نامه نوشتن و درخواست از نمایندگان منتخب حتی شرکت در تظاهرات به خودی خود مسائل و موضوعات سیاسی نیستند. سیاست به چیز دیگری مربوط می‌شود: به برابری. و برابری تنها زمانی به وجود می‌آید که سازوکارهای سنتی آنچه که معمولاً «سیاست» نامیده می‌شود (و در واقع همان نظم پلیسی است) زیر سؤال رود (May, 2008: 40). ذکر یک مثال برای مشخص شدن جایگاه برابری در کنش سیاسی و اساساً تعریف سوژه و کنش سیاسی راهگشا خواهد بود.

رانسیر مطالعه موردی از اعتصاب را به عنوان نمونه‌ای از سیاست، سیاست دموکراتیک به ما ارائه می‌دهد. در سال ۱۸۳۰، فرانسوی‌ها منشوری را تصویب کردند که بر اساس آن همه مردم فرانسه در برابر قانون برابر هستند. در سال ۱۸۳۳، خیاطان فرانسوی دست به اعتصاب زدند و خواهان دستمزد بیشتر و شرایط کاری بهتر شدند. اما در مقابل، رؤسای خیاطان نیز دست به تشکیل یک اتحادیه زدند. طبق قوانین فرانسه، هم اتحادیه خیاطان و هم اتحادیه رؤسا غیرقانونی بودند. با این حال، فقط اتحادیه خیاطان تحت پیگرد قانونی قرار گرفت (May, 2008: 53). رانسیر این وضعیت را در قالب یک قیاس بیان می‌کند: «قضیه اصلی شامل آنچه قانون می‌گوید، است، قضیه فرعی، آنچه در جای دیگر گفته و یا انجام می‌شود، هر حرف یا عملی که با تأیید حقوقی/سیاسی برابری در تضاد باشد» (Ranciere, 1995: 46). اما در این قیاس یک تنش درونی وجود دارد. قضیه فرعی با قضیه اصلی منافات دارد. قضیه اصلی، برابری را در کلام تأیید می‌کند، اما قضیه فرعی در عمل با آن منافات دارد. آنچه که اعتصاب انجام می‌دهد این است که این تضاد را آشکار نشان می‌دهد. خیاطان برابری خودشان را فرض کردند و به همین دلیل دست به اعتصاب زدند. اعتصاب اقدامی بود که بیانگر احساس برابری آنها بود. آنها برابری خود را به روشی که می‌توانستند بیان کردند: با استفاده از

قدرت جمعی خود به عنوان کارگر به منظور وادار کردن و به رسمیت شناخته شدن اجتماعی (May, 2008: 54). اما رانسیر برای توضیح سیاست از یک مفهوم دیگر نیز بهره می‌برد. یکی دیگر از مشخصه‌های سیاست، عدم توافق<sup>۱</sup> یا اختلاف<sup>۲</sup> است. در واقع این عدم توافق در برابر اجماع که منطق پلیسی است قرار می‌گیرد. سیاست با اختلاف و عدم توافق است که معنا و تجلی می‌یابد. رانسیر تأکید می‌کند که ذات سیاست اختلاف است. در واقع اختلاف رویارویی و تضاد منافع یا عقاید نیست. اختلاف تجلی و بروز و نمود امر محسوس در خودش است. تجلی و بیان سیاسی آن چیزی است که آنچه را هیچ دلیلی برای دیده شدن ندارد، قابل دیدن می‌کند. یک جهان را در درون جهان دیگر قرار می‌دهد (برای مثال جهانی که کارگران حرف می‌زنند، حرف از جماعت می‌زنند، در درون جهانی قرار می‌دهد که صدای کارگران صرفاً فریادهای حاصل از درد است) (رانسیر، ۱۳۸۸: ۴۱-۴۰). به عبارت دیگر، سیاست می‌خواهد نشان دهد از آنجایی که همه برابر هستند، هر کسی می‌تواند موقعیتی متفاوت از جایگاهی که در واقع دارد اشغال کند. در نتیجه سیاست نمی‌تواند یک جدل و بحث باشد، بلکه بیان یک «عدم توافق» و «اختلاف» اساسی است. به این دلیل که با نظم پلیسی که نه ادعا و نه حتی وجود بی‌سهم‌ها را به رسمیت می‌شناسد، مخالف است. مسئله دیگر این است که اگرچه رانسیر گاهی از زبانی با مضامین قانونی به توصیف مبارزه سیاسی برای به رسمیت شناخته شدن بی‌سهم‌ها می‌پردازد، اما یکی از ویژگی‌های مهم عدم توافق و اختلاف در سیاست این است که نمی‌توان آن را به تنهایی از مسیرهای قانونی پیگیری کرد، حتی اگر در این کشمکش از قانون و جلوه‌های برابری در آن استفاده شود (Davis, 2010: 81-83).

بنابراین در جمع‌بندی می‌توان گفت که عدم توافق در سیاست مباحثه‌ای در سطح گفتار نیست، بلکه اختلاف در دو نوع توزیع امر محسوس است. اختلاف در سیاست عیان کردن، آشکارسازی و در معرض دید گذاشتن جهانی است که این اختلاف در آن نوعی استدلال به شمار می‌آید، استدلالی مطرح شده از سوی سوژه‌ای که صلاحیت استدلال کردن را در نظم پلیسی ندارد. سیاست و بحث سیاسی ساختن نوعی جهان متناقض است که جهان‌های جداگانه را به هم مرتبط می‌سازد. در بخش بعدی به ویژگی‌های سوژه سیاسی از نظر رانسیر می‌پردازیم.

### ۲.۳ سوژه شدن<sup>۳</sup>

با درگیر شدن در کنش سیاسی، دمو<sup>۴</sup> به جای اینکه سوژه از پیش تعیین شده باشد، همچون سوژه‌ای سیاسی از کنش مخالف-آفرین<sup>۵</sup> ظاهر می‌شود (Ranciere, 2010: 27). سوژه سیاسی هیچ منبع اصلی یا ثروت و توانایی خاصی که وی را تبدیل به سوژه سیاسی کند، ندارد. بنابراین، جزءهای شمارش نشده<sup>۶</sup> نظم پلیسی پس از مشارکت در کنش مخالف‌آفرین از سیاست، به عنوان سوژه‌های سیاسی پدیدار می‌شوند. به این معنا، سوژه شدن زمینه‌ای را ایجاد می‌کند که در آن بخش‌ها و جزءهای نامحسوس، نامرئی و غیرقابل شنیدن، محسوس، مرئی و شنیدنی می‌شوند. از این رو، رژیم محسوس کنونی شروع به تعدیل و اصلاح می‌کند. به همین

1. Disagreement
2. Dissensus
3. Subjectivation

Subjectivation در ترجمه از فرانسه به انگلیسی به هر دو مورد subjectification و subjectivization اشاره دارد. از همین رو در ترجمه به فارسی به جای سوژه‌سازی یا تعبیری مشابه که به فرایندی بیرونی اشاره دارند از سوژه شدن که به جنبه‌ی درونی سوژگی سیاسی ارجاع دارد و به فهم رانسیر از سوژه و سیاست نزدیک‌تر است، استفاده کرده‌ایم.

4. demos
5. dissensual action



دلیل است که رانسیر سوژه سیاسی را «یک فرایند تغییر<sup>۱</sup>» می‌نامد (Ranciere, 2016: 139). در دستگاه نظری رانسیر، مبارزه برای زیست همچون یک سوژه سیاسی را فرآیند سوژه شدن سیاسی می‌نامد. فرایند سوژه شدن، همانطور که رانسیر آن را توصیف می‌کند، دارای سه ویژگی اصلی است: ۱) یک تظاهر استدلالی<sup>۲</sup>؛ ۲) یک نمایش تئاتری<sup>۳</sup> و ۳) یک هویت‌زدایی هتروولوژیک<sup>۴</sup> (Davis, 2010: 84). هر کدام را به اختصار توضیح خواهیم داد.

رانسیر بر این امر اصرار دارد که سوژه سیاسی شدن یک بعد استدلالی دارد. رانسیر خود مثال شورش خیاطان را در ۱۸۳۰ که پیش تر شرح آن را دادیم مطرح می‌کند، آن شورش زبانی منطقی داشته و نماینده مبارزاتی است که زبان و استدلال عقلانی را به اندازه زور و خشونت به کار می‌برند. این شورش بر علیه ناهماهنگی بین یک سری اصول عام و جهانشمول و آنچه در عمل تحریف شده صورت گرفت. به زعم رانسیر، اعلان برابری در منشور و اعلامیه‌های حقوقی و سیاسی مشابه در تاکید برابری، منبعی قدرتمند در مبارزات برای جامعه‌ای عادلانه‌تر هستند، اما تنها در صورتی که آنها برای تأیید و راستی‌آزمایی مورد توجه قرار بگیرند و نه همچون آرزوهای بیش از حد خوش‌بینانه یا توصیف‌های واهی از واقعیت. البته رانسیر به شکلی ساده‌انگارانه اعتقاد ندارد چنین اسنادی به نحوی جادویی برابری را ایجاد می‌کنند، اما وی اصرار دارد که آنها می‌توانند به عنوان مبنایی برای تأیید عملی آن برابری، همچون بخشی از یک نمایش منطقی و استدلالی استفاده شود. باید تاکید کرد که رانسیر سیاست را همچون مناظره‌ای بین سوژه-هایی که اختلاف نظر دارند و بر سر موضوعات خاصی مذاکره می‌کنند، نمی‌داند، برخلاف آنچه که تلقی هابرماس از سیاست است. به این دلیل که یکی از این سوژه‌ها (آنکه سیاسی می‌شود) به کلی موجودیتش به‌عنوان سوژه و کسی که توانایی برای مشارکت در مباحثه را دارد، زیر سؤال رفته؛ به‌طوری که استدلال‌های آن‌ها توسط طرف دیگر به‌عنوان استدلال‌های عقلانی در نظر گرفته نمی‌شوند. میزان و شدت این نادیده گرفته شدن به توضیح این نکته کمک می‌کند که چرا بی‌سهم‌ها برای حمایت از استدلال‌های عقلانی‌شان باید به حیل‌های نمایشی و همچنین گاهی به خشونت متوسل شوند (Davis, 2010: 84-85).

اما دومین ویژگی سوژه شدن سیاسی این است که تئاتری یا تماشایی است. رانسیر در تز هشتم خود در کتاب «ده تز در باب سیاست»، یک کنش ضدسیاست در نظم پلیسی را در قالب نفی نمایش تعریف می‌کند، انکار این که چیزی برای دیدن وجود دارد. دستورالعمل «حرکت کنید، چیزی برای دیدن وجود ندارد.» از نظم پلیسی، وجود داشتن چیزی برای تماشا را رد می‌کند و در صورتی که نظم پلیسی منکر وجود چیزی برای دیدن است، سیاست، یک منظره و نمایش ایجاد می‌کند: «سیاست، دادخواستِ مستمر درباره تقسیم امر محسوس است» (رانسیر، ۱۳۸۸: ۳۹).

یک وجه دیگر از نمایشی بودن سیاست یا آنچه که موجب فاش شدن جهان ممکن در جهان ناممکن‌ها می‌شود، اصل «تقلید»<sup>۵</sup> است. در این فرایند، سوژه سیاسی با پیش‌فرضی حرکت می‌کند که نشان می‌دهد او توانایی برابر با کسانی که محسوس، مرئی و شنیدنی هستند، دارد. اما این پیش‌فرض برابری به اصل تقلیدی کنش سیاسی اشاره دارد. اصل تقلیدی دلالت بر این دارد که فاعل نقشی را ایفا می‌کند که از آن منع شده است. از این رو، با دو چیز بودن همزمان، وجود سوژه از طبقه‌بندی‌های معین و مشخص خارج

1. a process of alteration  
2. an argumentative demonstration  
3. a theatrical dramatization  
4. a 'heterologic' disidentification  
5. mimesis

می‌شود. هالوارد اشاره می‌کند که «تئاتر<sup>۱</sup>» توضیحی برای صورت‌بندی رانسیری از برابری و سیاست ارائه می‌دهد. از این رو، تأیید برابری مستلزم ساخت صحنه‌ای است که مرزهای طبقه‌بندی‌ها و هویت‌های متعین را می‌شکند (Hallward, 2009: 141). بنابراین سوژه‌های سیاسی به شیوه‌ای نمایشی یا تماشایی عمل می‌کنند. عمل سوژه، زمانی که سوژه‌ای سیاسی می‌شود، نمایشی است (Çokşen, 2021: 81). در نتیجه می‌توان گفت سیاست برای رانسیر علاوه بر «تئاترکراتیک» بودن، به معنایی وسیع‌تر، خلاقانه یا سازنده است، زیرا نه تنها متضمن تجلی و ظهور یک سوژه جدید است، بلکه شامل ساختن یک فضای مشترک یا صحنه‌ای از روابطی است که قبلاً وجود نداشته است.

سومین خصیصه سوژه سیاسی این است که سوژه شدن سیاسی همیشه مستلزم یک هویت ناممکن یا سوژه‌ای متفاوت<sup>۲</sup> (هترون) است. منظور رانسیر از سوژه شدن تولید یک تن‌واره و یک ظرفیت برای ابلاغ چیزی است که پیش‌تر در یک حوزه مفروض تجربی قابل تشخیص نبوده است. به طور مثال «کارگران» یا «زنان» هویت‌هایی هستند که ظاهراً مناقشه‌ای در تعریفشان نیست. اما سوژه شدن سیاسی با پرسش از رابطه بین چه کسی و چه چیزی روی می‌دهد، در جانمایی یک تن‌واره که آنها را از این روشنی و سهولت ادراک هویت بیرون می‌راند. در «سیاست»، «زن» سوژه یک تجربه است - سوژه‌ای با ماهیت تغییر یافته، تهی شده از زنانگی - که مبین شکاف میان داشتن نقشی از پیش تعیین شده (مکمل جنسی) و نداشتن هیچ نقشی است. هر سوژه شدن سیاسی تجلی شکافی از این دست است. بنابراین هر شکلی از سوژه شدن یک هویت‌زدایی است، کاستن از طبیعی‌بودگی یک جایگاه، گشودن فضایی برای یک سوژه که در آن هر کسی می‌تواند شمرده شود، به این دلیل که فضای سیاست، فضایی است که آنانی که فاقد اعتبار/روایت هستند شمرده شده و به حساب می‌آیند (رانسیر، ۱۳۹۴: ۶۵-۶۶). به این ترتیب، سوژه شدن سیاسی به مثابه فرایندی از هویت‌زدایی پدیدار می‌شود که بیانگر رهایی است از همه طبقه‌بندی‌ها، نقش‌ها و هرآنچه که همچون امر بدیهی به آن منسوب می‌شود.

همان‌طور که پیش‌تر بیان کردیم، سیاست از منظر رانسیر اختلاف است، اما جایگاه و شیوه عملکرد این اختلاف در سوژه شدن قدری مبهم است. بجاست این سوال را مطرح کنیم که اختلاف (عدم توافق) از کجا می‌آید؟ با توجه به تمایل بسیار زیاد مردم به طبیعی‌سازی و بدیهی‌انگاری تمایزات و توزیع‌ها چگونه مردم می‌توانند جهان را به گونه‌ای دیگر تصور کنند؟ چه چیزی ذهنیت‌ها را قادر می‌سازد تا پیوندهایی ایجاد کنند، برابری را تأیید کنند و از منطق کلی امر محسوس عبور کنند؟ یکی از مسیرهای پاسخ به این سوالات از طریق برجسته کردن نقش تخیل<sup>۳</sup> است که ما را قادر می‌سازد منبعی از انرژی و ظرفیتی را ابداع کنیم که از آن هنر و سیاست خلق می‌شود.

می‌توانیم تخیل را به عنوان قدرت تولید، بازتولید و به چالش کشیدن امر محسوس درک کنیم. تخیل نقش خاصی در شناخت دارد، کارکردی از حسانیت<sup>۴</sup> است که فراتر از امر محسوس حرکت می‌کند. به عبارت دیگر، تخیل میانجی مجازی بین بازنمایی‌ها و مقوله‌های اندیشه ایجاد می‌کند. تخیل یک بخشی از حسانیت است که می‌تواند از آن جدا شود. در نتیجه تخیل جایی است که امر محسوس از خود جدا می‌شود، از خود دور می‌شود و از خود پیشی می‌گیرد. از این نظر، تخیل همان ساختار اساسی را دارد که رانسیر در اختلاف توصیف می‌کند. تخیل، تجلی امر محسوس است که پیوسته با تفاوتی از خود گشوده می‌شود. تخیل ظرفیت و قابلیت

1. theater

۲. هترون در یونانی کلاسیک، اشاره به تفاوت و غیریت دارد

3. imagination

4. sensibility

است که در محسوسیت جای دارد، همچنین از بسته شدن و ایستایی امر محسوس جلوگیری می‌کند. تخیل به طور مداوم از توزیع‌هایی که پیشاپیش ایجاد شده، با واقعیت‌زدایی از جهان تخطی می‌کند. اولین حرکت تخیل شامل تعلیق و بی‌اعتبار کردن توزیع امر محسوس فعلی است، پس از آن با استفاده از آنچه که از تجربه جمع‌آوری کرده است، پیکربندی‌های جایگزین را ترسیم می‌کند. قلمروی تخیل حوزه «امکان»<sup>۱</sup> است و پیوسته با فکر درباره آنچه که امکان‌پذیر است، برانگیخته می‌شود. با این کار، قدرت عقل را بیدار می‌کند و شروع به تفکر، ارزیابی و حتی اجرای آنچه وجود ندارد می‌کند (Tanke, 2011: 154-155).

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که تخیل را به ویژگی‌های سوژه تقلیل ندهیم. آنچه که برای ما مهم است این است که ظرفیت تخیل چگونه در مبحث اختلاف و برابری رانسیر عمل می‌کند. در حقیقت، تخیل زمانی که همچون یک ظرفیت اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، با برابری پیوند دارد و بر مکانیسم اختلاف اثرگذار است. البته صفت اجتماعی نه به معنای روابط بین‌الذهانی و یا یک ظرفیت همدلی بین سوژه‌ها (حرکت از یک موقعیت ذهنی به یک موقعیت ذهنی دیگر)، بلکه اجتماعی، از این منظر که تخیل را ساده‌انگارانه همچون قدرت یک سوژه (فردی) فهم نکنیم.

#### ۲.۴ چارچوب مفهومی

سوژه سیاسی از مداخله در توزیع امر محسوس متولد می‌شود. مداخله در امور فضایی و زمانی. نظم پلیسی به دنبال تعریف این است که سوژه چه چیزی را ببیند، چه چیزی را بگوید و چگونه بیان‌دیشد. در نظم پلیسی است که هویت افراد ثابت و از پیش تعیین‌شده و از پیش مفروض پنداشته می‌شود. و سوژه سیاسی دقیقاً در مقابله با این هویت تعریف‌شده شکل می‌گیرد. سوژه با برهم زدن نظم پلیسی، اختلاف‌آفرینی در جهان کنونی خود و قرار گرفتن در جهان‌های موازی خلق می‌شود.

اما امر فضایی و تغییر در توزیع آن دقیقاً به چه معناست؟ امر فضایی با رابطه تعریف می‌شود. اساساً فضا، از جمله فضای اجتماعی، فضای سیاسی، فضای شهری و غیره با فرم ارتباط بین اجزای آن معنا می‌یابد. تاریخ مفهوم فضا نشان می‌دهد که در حوزه اندیشه چطور معنای آن نیز دچار دگردیسی و تغییر شده است. از زمانی که مفهوم فضا در قرن بیستم مجدد مورد توجه قرار گرفت، به یکی از مفاهیم محوری اندیشه اجتماعی تبدیل شد. فضا از معنایی چون کالبد برای قرار گرفتن چیزها، اشیا و افراد در آن، یعنی مفهوم دکارتی-گالیله‌ای به معنای لاینیتسی-انیشیتینی تغییر کرد. فضا دیگر جایی برای قرارگیری چیزها نیست، بلکه خود نسبت بین اجزا است. در حقیقت، فضا چیزی جز همین نحوه ارتباط بین اجزا نیست. در نتیجه زمانی که از فضای اجتماعی صحبت می‌کنیم، از رابطه و شکل مناسبات بین افراد سخن می‌گوییم. نظم پلیسی نیز با توزیع امر محسوس از جمله توزیع فضایی، رابطه بین افراد، مناسبات بین آن‌ها، توزیع قدرت و فرم آن را تعیین می‌کند. نظم پلیسی است که اساساً مشخص می‌کند که ارتباط با چه افرادی و به چه شیوه‌ای ممکن است. اما سوژه سیاسی از طریق کنش سیاسی این توزیع فضایی را تغییر می‌دهد. سوژه زمانی که از هویت از پیش تعیین‌شده، از مناسبات فضایی مشخص شده در ارتباط با افراد و در شکل مناسبات با افراد دیگر فراتر رفته و با پیش‌فرض برابری توزیع فضایی فعلی را تغییر می‌دهد، تبدیل به یک کنشگر سیاسی می‌شود.

نظم پلیسی در مورد توزیع زمانی نیز به همین شکل عمل می‌کند. پلیس تعیین می‌کند که شما در چه زمانی در چه مکانی باشید و اساساً چه میزان زمان، برای کار یا فراغت، داشته باشید. اینجا باید به این نکته تاکید کنیم که تعین فضایی-زمانی در نظم پلیسی از

طریق و با تعریف هویت افراد متجسد می‌شود. در حقیقت این هویت‌های ثابت و از پیش تعریف‌شده در نظم پلیسی است که توزیع فضایی (نوع و فرم ارتباط با دیگران) و زمانی (زمان لازم برای هر کاری) را از پیش مشخص می‌کند. اما سوژه سیاسی می‌تواند از طریق کنش سیاسی (که می‌تواند امر ساده‌ای مثل شب بیدار ماندن برای یک کارگر و شعر گفتن تا اعتصاب و اعتراض-البته با پیش‌فرض برابری-و غیره باشد) این توزیع زمانی را تغییر دهد. سوژه زمان از پیش مشخص شده را می‌شکند، از جهان تعین‌یافته فراتر می‌رود و امر محسوس را تغییر می‌دهد.

مساله ما در این پژوهش این است که چگونه و با چه منطقی مادران معمولاً بی‌سواد و خانه‌دار، بی‌سهم‌های نظم پلیسی، توزیع امر محسوس (فضایی و زمانی) را برای خود و دختران خود تغییر می‌دهند. در واقع سوژه سیاسی تنها در مبارزه برای تغییر محسوسات مرتبط با خود نیست که سوژگی می‌کند، بلکه تلاش برای تغییر نظم فعلی برای دیگران نیز می‌تواند کنشی سیاسی باشد. مادر از طریق مفهومی به اسم «مراقبت» با توزیع فضایی-زمانی نظم فعلی مخالفت می‌کند و با روش‌های مختلف از دختر خود حمایت و یا به یک معنا مراقبت می‌کند تا بتواند از هویت‌های ثابت از پیش تعیین‌شده فراتر رود.

مفهوم مراقبت اساساً با توجه به و در ارتباط با دیگری مطرح می‌شود. البته قابل توجه است که هر به سمت دیگر بودن معیار کنش سیاسی نیست. ممکن است به اسم مراقبت و اتفاقاً به سمت دیگری بودن، دیگران را تحت سلطه قرار دهیم. بنابراین مراقبتی که مخالف سلطه و یا به یک معنا مخالف نظم محسوس فعلی باشد از جنس کنش سیاسی است. مراقبتی که دست به توزیع جدیدی از فضا و زمان بزند. بنابراین مراقبت اساساً چون با دیگری تعریف می‌شود، می‌تواند بالقوه کنشی سیاسی باشد، اما زمانی این کنش بالفعل می‌شود و سوژگی سیاسی خلق می‌شود که مراقبت با پیش‌فرض برابری و برای برهم زدن توزیع پلیسی صورت گیرد. اما تخیل نیز در مکانیسم سوژه شدن و کنش سیاسی بسیار اثرگذار است. تخیل همچون یک ظرفیت اجتماعی است که با پیش‌فرض برابری به مکانیسم اختلاف کمک می‌کند. ما باید در پژوهش پیکربندی‌های فضایی-زمانی جهان را تجزیه و تحلیل کنیم تا مشخص شود کدام یک برای شکوفایی تخیل مساعد هستند و کدام یک برای خنثی کردن آن ایجاد شده‌اند. بنابراین در پژوهش حاضر بر مفاهیم مراقبت و تخیل نیز تمرکز می‌کنیم.

دیدگاه رانسیر درباره سیاست و مفاهیمی چون اختلاف و اجماع و چارچوب‌بندی آنها بر حسب توزیع امر محسوس به وی این امکان را می‌دهد که به خوبی این ایده را توضیح دهد که سیاست قبل از هر چیز مربوط به مبارزه بر سر فضاها و زمان‌ها است و در مورد صداها و بدن‌هایی است که این فضاها را اشغال می‌کنند. بنابراین در جمع‌بندی می‌توان مفاهیم حساس را بدین شرح بیان کرد.

- پیش‌فرض برابری: اینکه سوژه‌های تحقیق پیشاپیش با چه اشاره‌هایی و چه استدلال‌هایی به موضوعاتی چون برابری زن و مرد، برابری دختر و پسر، برابری جایگاه آنها در جامعه و... می‌پردازند.

- اختلال در آنچه قابل دیدن و شنیدن است: اینکه خود را لایق دیدن چه چیزهایی که نظم فعلی آنها را نادیده کرده می‌دانند. چگونه آنچه ناشنیدنی است را به امر شنیدنی تبدیل کردند.

- اختلال در گفتار: چه چیزی را می‌گویند که نظم فعلی آن را منع کرده است.

- اختلال در شیوه بودن و زندگی: چگونه در برابر هویت‌های ثابت و از پیش متعین نظم پلیسی قرار گرفتند. از چه طریقی با جهان-های مختلف روبه‌رو شدند. تغییر در این هویت‌های مشخص شده را می‌توان در اموری چون سبک زندگی، شیوه لباس پوشیدن، ورزش و... دید.

- اختلال در توزیع فعلی فضا-زمان: چه زمان‌هایی رو به دست آوردن که از دسترسی به آن حذف شده بودند، برای رسیدن به چه فضاهایی (فضای فیزیکی و یا اجتماعی) مبارزه کردند.
- تخیل: چه تخیلاتی در مورد خود و دخترانشان داشته‌اند، پیش فرض برابری در این تخیل موثر بوده است، مکانیسم‌های تخیل کردن چه بوده و چه منسأهایی داشته است.

### ۳. روش تحقیق

دو نکته اصلی فهم رانسیر از روش را می‌توان اینگونه شرح داد. ابتدا اینکه روش رسیدن به واقعیت خود نیز بر ایده‌های ما اثرگذار است و از طرفی در راه رسیدن به این واقعیت در روش نیز نباید منجمد شویم. روش، خود ایده‌ها را می‌سازد، بر سر راه آن مانع می‌گذارد و یا آن‌ها را محدود می‌کند. نکته دیگر اینکه روش و اساساً کار علمی از جنس مداخله‌ای<sup>۱</sup> بودن در وضعیت (فکری یا عملی) است (Ranciere, 2009: 115-116). همین انگیزه مداخله است که مسئله ما و روش را تعریف می‌کند. ما در پژوهش به دنبال پاسخ به سوال‌هایی چون توصیف وضعیت فعلی و همچنین بازنگری چارچوب نگرش به آن هستیم. یک پژوهش زمانی مداخله‌ای است که به دنبال فهم چارچوب‌های ادراک وضعیت فعلی به مسیر چگونگی تغییر آن رسیده است.

اگر رویداد مورد مذاقه در پژوهش را تغییر در توزیع امر محسوس و متعاقب آن تولید امر سیاسی از سوی مادران فاقد تحصیلات بعد از انقلاب بدانیم، آن‌چه در روایت سوژه‌ها حساسیت برانگیز می‌شود، درک انواعی از کنش‌های مادران مورد مطالعه است که باعث تغییر در شیوه زیست خود و دخترانشان شده است. در این نوع روایت، تمرکز بر قرائت فرد از کنش خود با حساسیت‌های ژرف‌نگرانه‌ای بر احساس و فهم وی از کنش روایت شده قرار می‌گیرد. بر همین مبنا به مصاحبه بدون ساختار یا عمیق<sup>۲</sup> به شکلی که به صورت گسترده‌تری در مورد تجربیات، نگرش‌ها و دیدگاه‌های آنان درباره موضوع مورد نظر، دست پیدا کنیم مراجعه شد. این روش به دلیل حضور فردیت و حساسیت به تجربه‌های شخصی، به عنوان یک روش کیفی در تحقیقات اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد (Fraser, 2021). همچنین نمونه‌گیری هدف‌مند یا معیار-محور مورد استفاده قرار گرفته است. این نوع نمونه‌گیری متمرکز بر تعداد کمی از نمونه‌های نمایا برای دستیابی به اطلاعات خاصی است (محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۴). اشباع زمانی اتفاق می‌افتاد که مفهوم‌سازی از مقایسه بین موارد مختلف هیچ ویژگی جدیدی از الگوی مفهومی ما بدست نمی‌دهد. در این مرحله چگالی مفهومی کافی به وجود آمده تا زمانی که در فرضیه‌ها ادغام شوند بدنه نظریه زمینه‌ای را تولید و کامل می‌کند (Low, 2019). یافته‌های این مقاله مضامینی را شامل می‌شود که به کمک تحلیل مضمونی ساخته شده است. این مضامین از غوطه‌وری در هزاران عبارت و جمله در چندین روایت حاصل شده است. روایات مذکور به تفصیل شنیده شده است و مضامین در مواردی بارها مورد گفت‌وگو قرار گرفته‌اند.

### ۴. یافته‌ها

نمونه‌ها، از مادران، به طور خاص زنانی که در دهه ۶۰ شمسی مادر بوده‌اند و دختر یا دختران در شرف بلوغ و نوجوان داشته‌اند، تشکیل شده است. همچنین پیرو دریچه‌ای که این تحقیق در پی گشودن آن است نمونه‌ها فاقد تحصیلات (بی‌سواد یا تحصیلات ابتدایی) هستند. یادآوری این نکته اهمیت بسزایی دارد که مسیر هر نوع مداخله بر آن‌چه در جهان ذهنی این سوژه‌ها جریان داشته

1. interventions on  
2. in-depth interview

می‌بایست از امور پیش‌پا افتاده بگذرد، که در قالب تخیل‌ها، گاه در قالب کردارها، گاه در قالب گفتارها جاری بوده است، اما نادیده گرفته شده‌اند.

همان‌طور که کارگر مولد امر سیاسی، استراحت برای حفظ توان کار فردا را به نفع رویای برابری، قربانی می‌کند، مادر مورد توجه این پژوهش، در مقابل «مراقبت پلیسی»، نوعی «مراقبت برابری‌جویانه» تولید می‌کند. در حالی که مراقبت پلیسی، با محدود کردن ادراکات حسی زنان در خانواده، شناخت جامعه و جهان بیرون را برای زنان در خانه تعریف می‌کند و هر نوع کسب آگاهی از جامعه را، برای زن، به واسطه خانواده میسر و ممکن می‌داند، مادران، نوع برابری‌جویانه‌ای در ترکیب با جهان «دیگری»، خلق می‌کنند. زهرا حدوداً ۶۳ ساله است ساکن جنوب شهر، در خانه عرقیجات درست می‌کند و می‌فروشد. شوهرش جانباز است و قرص اعصاب می‌خورد. خودش مدرسه نرفته، ولی شوهرش با سهمیه جانبازی رفته دانشگاه در مقطع دکتری، رشته حسابداری. می‌گوید شوهرش بسیار مذهبی است و به خواستگار دخترانش می‌گفته باید طبق قرآن با همسرشان برخورد کنند. می‌گوید اگر می‌فهمید دخترش بدون چادر بیرون رفته هم سر او را می‌برید هم سر من را، اما: «... من خودم رفتم از پسری که می‌خواست به دخترم شماره بده، شماره شو گرفتم، برای دخترم شرایط فراهم کردم بهش زنگ بزند قرار بگذارد...». معصومه راوی دیگر، دختر سرایدار یک مدرسه بوده اما خودش درس نخوانده است. می‌گوید شوهرش هم بی‌سواد است. راوی از زحمات شوهرش می‌گوید برای آن که چهارتا بچه‌شان را بزرگ کند. می‌گوید شوهرش بعد از انقلاب وارد کمیته می‌شود و بخاطر حضورش در جبهه به او اجازه می‌دهند زن و بچه‌هایش را ببرد در یک خانه مصادره‌ای زندگی کنند. اما در دهه هفتاد آن خانه را از آن‌ها می‌گیرند... درباره شوهرش می‌گوید: «... هیچ وقت نور خورشید را در خانه نمی‌دید، قبل از طلوع آفتاب می‌رفت سرکار و بعد از غروب می‌آمد خانه... خیلی تعصبی بود سه تا پسرش هم مثل خودش بودند... اما من نگذاشتم دخترم مثل خودم شود... خودش [دخترم] دل به درس و مدرسه نمی‌داد اما من بهش [دخترم] می‌گفتم من همه کارها را انجام می‌دهم [کارهای خانه] تو درست را بخوان، چون دوست نداشتیم باباش بهانه داشته باشد [مانع مدرسه رفتنش بشود]...»، زری حدوداً ۶۰ ساله است، در جنوب تهران زندگی می‌کند و آرایشگر است. از دوران زندگی‌اش در خانه پدری به عنوان دورانی تیره یاد می‌کند، می‌گوید: «... اگر موهام معلوم می‌شد پدرم جلوی همه تحقیرم می‌کرد... من را انگار به لج می‌انداخت اگر جایی بدون او می‌رفتم من از پشت در چادرم را درمی‌آوردم... اولین خواستگاری که آمد چون دیدم خانواده‌اش آزاد و راحت هستند و تهران زندگی می‌کنند گفتم من همین را می‌خواهم... بعداً آمدم خانه شوهر فهمیدم او معتاد بوده و زن‌باز است...» درباره مراقبت از دخترش می‌گوید: «هیچ کس جرأت نداشت به دخترم حرف بزند میگفتم باید دخترم برود خودش تجربه کند... من خودم «دختر آفتاب مهتاب ندیده» بودم، شوهرم می‌رفت زن‌بازی من نمی‌فهمیدم...»، «... هر کی بهم حرف می‌زد [می‌گفت چرا دخترت تنها می‌رود بیرون] می‌گفتم من به دخترم اعتماد دارم می‌دانم اگر داخل **پادگان** هم برود سالم بیرون می‌آید...».

مهین ۶۵ ساله است. سه فرزند دارد (۲ دختر و ۱ پسر). قبل از ازدواج در خانواده فقیری زندگی می‌کرده است. «... برادرم هر روز می‌آمد از سرکار من را کتک می‌زد میگفت فلانی [فردی که در بیرون او را دیده است] گفته است خواهرت چادرش را باد داده [چادرش باز شده است] در حالی که من تمام روز پیش مادرم در خانه نشسته بودم... برادرم را نمی‌بخشم چون باید بگویم چه کسی به او این چیزها را می‌گفته است؟...». تکرار پرسش راوی «چه کسی به او این چیزها را می‌گفته است؟» در پس خود معنای رنجی که از چنین جایگاهی می‌برده (غیرقابل اعتماد بودن) را پنهان کرده است. در عین حال در لایه‌ای عمیق‌تر نشان می‌دهد در ساختاری می‌زیسته که دیگری (برادرش) بابت مدعای خود مجبور به پاسخ‌گویی و اثبات نبوده است. سوژه، در این سکانس، «به حال خود

وانهاده» است. وجه استدلالی کنشی که در آن سوژه، به عنوان حامل تغییر و خالق غیرممکن تلقی می‌گردد در پس این سؤال رنج-آلود نمایان است، چرا دیگری نباید پاسخ‌گوی مدعایش باشد؟ در حقیقت، سوژه با این سوال، نظام توزیع امر محسوس را استیضاح می‌کند. توزیع امر محسوسی که شیوه بودن، شنیدن و هستی سوژه‌ها را تعریف می‌کند. در ادامه این روایت می‌توان سیر حرکت این رنج را به نظاره نشست: «... یک بار با دوستم [دختر همسایه] رفته بودیم تماشای تظاهرات، موقع برگشتن، پدر او را دیدیم دوستم برای پدرش تعریف کرد که پسری در خیابان به او متلک جنسی انداخته است... من خیلی تعجب کردم، پیش خودم گفتم اینجوری هم [در روابط خانوادگی بین دختر و پدر] وجود دارد؟ از آن پولدارها بودند، برای ادامه تحصیل رفت خارج... راوی درباره تجربه رابطه با غیر هم‌جنس پیش از ازدواجش می‌گوید پسری من را می‌خواست، اسمش محسن بود، مغازه داشت و وضع‌شان خوب بود (خانواده-اش اوضاع مالی خوبی داشتند)، به او گفته بودم هیچ برادری ندارم، تک فرزند هستم، می‌گفتم پدر و مادرم به من اعتماد دارند، به من نمی‌گویند کجا برو کجا نرو، [اختیار را] سپردن به خودم...» در این نمایش از زندگی راوی، سوژه، نقش دیگری‌ای را تقلید می‌کند که قابل اعتماد است، که نیاز نیست بازخواست شود. این سوژه‌ای است که جهان دیگری را در نقش خیالی خود با جهان خودش ترکیب کرده است و در پی حذف تمایزی است که برای او مقدر می‌کرد تبعیت کند. بنابر توصیفات فوق می‌توان خرد مضمونی با این نام استخراج کرد: طلب آگاهی بی‌واسطه (تولد «دختر مورد اعتماد» جایگزین «دختر آفتاب مهتاب ندیده»)، که نشان از خلق نوعی مراقبت دارد، مراقبت برابری‌جویانه در برابر مراقبت پلیسی.

در همین راستا گزاره‌ها و مفاهیمی در روایات دیده می‌شود که به شکلی دیگر به مضمون مراقبت ارجاع می‌دهند: سهیلا حدوداً ۶۵ ساله است با اعتقادات دینی در حد شرکت ماهانه در سفره‌ها و روضه‌های مذهبی. شوهرش کارمند شهرداری یکی از مناطق کرج بوده و الان بازنشست شده است با ساخت آپارتمانی در زمینی که در حاشیه کرج قدیم خریده‌اند و بعد در مشارکت با ساخت و سازکار، ساخته‌اند، توانسته‌اند طبقه اقتصادی خود را کمی ارتقا دهند. دو دختر دارد و دو پسر، دختر اولش متولد سال ۵۵ است و دختر دوم متولد سال ۶۶. خودش تحصیلات ابتدایی دارد و چادری است. در روایتش اذعان می‌کند: «...زمان ما همه‌ش می‌بایست چشم‌مون به دهن مردم بود، همه‌ش باید مواظب دهن مردم بودیم که یک وقت حرفی درنیاورند (استعاره از آبرو ترسی)، ولی من به بچه‌هایم می‌گفتم حرف مردم باد هواست...»، ناهید نیمه آخر دهه پنجم زندگی‌اش است. دو دختر و دو پسر دارد. ۱۵ ساله بوده که با پسر همسایه ازدواج می‌کند. می‌گوید: «من خیلی زود شوهر کردم ... فرصت دیدن جوانی را نداشتم ... تا آمدم بفهمم داشتم بچه شیر می‌دادم»، «...زمان ما [زمان ازدواج مصاحبه‌شونده] می‌گفتند [عرف جامعه] دختر با لباس سفید می‌رود خانه شوهر با لباس سفید [کفن] بیرون می‌آید... من [به خانواده خواستگار دخترم روز خواستگاری] گفتم باید حق طلاق دخترم را بدهید...». طاهره ۶۰ ساله، دارای یک دختر و دو پسر است. ۱۷ ساله بوده که دختر اولش به دنیا می‌آید. در خانواده متوسطی در محله بومی نشین شمال تهران متولد شده است. با فردی از طبقه کم‌توان به لحاظ اقتصادی ازدواج می‌کند. می‌گوید: «...هر کاری می‌خواستی بکنی هر چی می‌خواستی یاد بگیری بهت می‌گفتند واسه چپته؟ [به چه دردت می‌خورد؟]، آخرش باید بروی کهنه بچه بشوری»، «من وقتی پسر عموی دخترم آمد خواستگاری‌اش، [به آن‌ها] گفتم دخترم می‌خواهد ادامه تحصیل بدهد، تا چند سال با ما رفت‌وآمد نمی‌کردند [از ما رنجیدند]...».

این جمله «دخترم می‌خواهد ادامه تحصیل بدهد» به عنوان ارزش از سوی مادران، در برابر درخواست‌های ازدواج زود هنگام، تولید می‌شود. در واقع نوعی پیکربندی جدید فضا-زمان را شکل می‌دهند، در حالیکه در نظم مستقر، ازدواج دختران زیر ۱۸ سال، ارزش برشمرده می‌شده و امتناع از آن با صفات نامطلوب «ترشیده» تنبیه می‌شده است، اکنون در نظم فضا-زمانی جدید برای ادامه تحصیل، زمان بیشتری دارند تا مگر قدرت و اشراف بیشتری به تشکیل خانواده جدید بیابند و به واسطه آگاهی بیشتر، حرمت بیشتر و

جایگاه برابری بیابند. اینان در زمانی در مسیر عادی رخدادها انقطاعی ایجاد کرده‌اند، در کنش‌هایی، به تعبیر رانسیر، نامحسوس، بخوانید بی‌ضرر، به ردِ هویت از پیش‌تعیین شده نائل آمدند. زیر یوغ سنت - که عموماً به محض بلوغ جنسی و پدیدار شدن نشانه‌های بلوغ جسمی بر خود و بر پیشینیان‌شان مقدر شده بود که شوهر کنند - «زمان»ی از زندگی آن‌ها ربوده می‌شد که این سوژه‌ها خود را در قامت بازپس‌گیرنده آن، ظاهر می‌کنند. با فراهم کردن فضای تحصیل برای دختران‌شان و به تعویق انداختن زمان ازدواج، همچنان که فضا-زمانی جدید برای جهان دختران‌شان خلق می‌کردند نیز در ردِ هویتی برآمدند که برای خودشان مقدر کرده بود خود را در قالب مادر زن یا مادر بزرگ وقف آئین‌هایی معین بکنند. فاصله‌ای میان بچه‌داری و نوه‌داری، که هم‌زمان با نقش داشتن در خانواده، می‌توانستند به رتق و فتق امور یدی خانه و فرزند نپردازند، جهانی که تا آن‌زمان احتمالاً فقط گیر پدران می‌آمد. در این کنش، سوژه‌ها، زمانی را که در نظم پلیسی جد اندر جد از آن‌ها ربوده شده بود، ربودند.

دختر زهرا می‌گوید: «... مادرم بهم می‌گفت برو درس بخوان بروی سرکار، دستت در جیب خودت باشد [کنایه از استقلال مالی یافتن] منت شوهر نکشی...»، دختر سوری (مادر ۶۹ ساله ساکن شرق تهران): «... مادرم همیشه می‌گفت زن، حتی اگر سرکار نرود باید همه کار بلد باشد، خیاطی، زبان، کامپیوتر، حسابداری و غیره برای اینکه تو ساری خور شوهر نباشد (کنایه از این که رفتار تحقیرآمیز از سوی شوهر را تحمل نکند) ...». به این روایت‌ها که از سوی دختران سوژه‌ها به طور مکرر تأکید می‌شود می‌توان به عنوان گفتار قابل تأملی نگاه کرد که در تناقض با گفتار تحقیرآمیز پیشین، در تعریف جایگاه زن در جامعه تولید شده است. در تعبیر گفتاری که سقف ارتقاء زن را در جامعه این‌گونه تعیین می‌کند: «شستن کهنه بچه». این سقف بدون مماشات برای ابژه به نظر می‌رسد، آن‌هنگام که در کلید واژه **گفن** خودش را افشا می‌کند. امر سیاسی، خلق غیر ممکن است در فضای انسدادی‌ای که در آن، نظم مستقر بر سر این کلیدواژه اجماع دارد. مادران حذف شده، دست‌اندرکار همذات‌پنداری با دیگران متناقض خویش هستند و با پراکسیس خودشان، نه با اندیشه مألوف و مأخوذ در اجماع پلیسی دانشگاه، تولید سوژه هترون می‌کنند. اکنون می‌توان از خرد مضمونی جدیدی ذیل مضمون مراقبت برابری‌جویانه، حرف زد: تلاش برای جایگزینی دختر تحقیرناپذیر به جای دختر آبروترس.

همچنین در روایات به کنش‌هایی بر می‌خوریم که نشان از خلق فضای جدید دارند: فاطمه حدوداً ۶۰ ساله است، از مریضی پدرش می‌گوید و ضعف اقتصادی خانواده‌اش... از علاقه زیادش به درس خواندن و دانشگاه رفتن حتی در سن بالا...: «... زن‌ها حق نداشتن تنها از خانه بیرون بروند، می‌بایست دست پسر شش ساله‌ام را می‌گرفتم با خودم راه می‌انداختم قابل قبول تر بود [بیشتر مجوز بیرون رفتن از خانه را پیدا می‌کردم]... ولی من مخصوصاً دخترم را بردم ثبت‌نام کردم کلاس خیاطی آن سر شهر که تنها برود بیاید یاد بگیرد تنها در شهر رفت‌وآمد کند». مهین در روایتی به تفصیل این مضمون را تصویر می‌کند «... همیشه آرزو داشتم دختردار شدم دخترانم را آزاد بار بیاورم... می‌گفتم نمی‌گذارم بلاهایی که برادرانم سر من آوردن [محصور کردن در خانه، برخورد آمرانه، تحقیر و غیره؛ (به نقل از روایت)] سر دخترانم بیاید...». دختر مهین که متولد ۱۳۵۷ شمسی است، در میانه مصاحبه و در تأیید مادرش می‌گوید: «... ما بهش [اشاره به مادرش] می‌گفتیم گرسنه‌ایم کی غذا آماده می‌شود؟ می‌گفت «تحمل کنید مگه رزمنده‌ها نیستن در جبهه دارن می‌جنگند بدون آب و غذا» «... مدرسه‌مان تا خانه بیشتر از نیم ساعت فاصله داشت، خودم با پای پیاده صبح‌ها می‌رفتم مدرسه و ظهرها بدون این که کسی بیاید دنبالم برمی‌گشتم. خیلی وقت‌ها خودم از مدرسه می‌آمدم و با همان روپوش [در حالی که لباس مدرسه به تن داشتم] غذا درست می‌کردم اما نوبت خواهر و برادرم که رسید ورق برگشت (خواهر و برادرش هر دو در دهه ۷۰



متولد شده‌اند، خواهر ۷۰ و برادر ۷۷) برای‌شان سرویس مدرسه گرفتن، برادرم که دیگه خیلی لاکچری<sup>۱</sup> بود! فرستادش مدرسه غیرانتفاعی، مدیره [مدیریت مدرسه غیرانتفاعی] - برای توجیه پول کلانی که می‌گرفت - می‌گفت: به نسبت مدارس دیگر، پرسنل بیشتری برای تأمین امنیت دانش‌آموزان به کار می‌گیرد و به طور مثال در اردوهای متعدد دانش‌آموزی که می‌برند برای هر دو دانش‌آموز یک مسئول تعیین می‌شود... حتی برای آب خوردن و دستشویی رفتن شون مستخدم مشخص داشتند... می‌گفت: (نقل قول مستقیم از مدیر مدرسه مذکور) «دیگه اینجا این‌طوری نیست که بیای مدرسه و ندانی از چه کسی بپرسی بچم کجاست؟ ...» این روایت و روایت‌های مشابه، می‌توان در همان متن توسعه نهادمند به عنوان رفاه مادی خوانده شوند، اما با مظنون شدن به خوانش خطی که به تعبیر رانسیر سبب‌ساز حذف مولدان تغییر می‌شود، چنانچه برساخت معنایی «ارتقاء رفاه» را برای این جریان، جدی نگیریم، ناگزیر حقایق دیگری را از دل خودش افشا می‌کند: ارزشی که توسط مادران در یک فضای رخدادگون تاریخی (جنگ)، خلق می‌شود، در گفتار سرمایه‌دارانه و بازاری، تبدیل به کالایی برای خرید و فروش می‌شود. در مقایسه‌ای که از تجربه خودش با زمان و مکان مورد تجربه برادر کوچکش انجام می‌دهد می‌گوید، در حالی که خودش مسئول تأمین امنیت خودش بوده، مسئولیت امنیت برادرش برون‌سپاری شده است. یعنی همان امنیت وابسته به دیگری، که می‌رود تا دستاورد مادران دهه ۶۰ (امنیت خودساخته) را برآید. تخیل برابری در زندگی زن که در آن مانند مردان بتوان از فضای خصوصی، خارج شد (فضای برساخته سیستم پلیسی که در آن به بهانه حفظ امنیت، زنان در خانه حصر می‌شدند) و بتوان بدون دغدغه سپردن امنیت به دیگری، در فضای عمومی حاضر شد، در این بازه زمانی به نظر می‌رسد که مجال تولد عینی پیدا کرده است. خلق فضایی که در آن اهتمام شجاعانه‌ای در جهت به عهده گرفتن امنیت توسط خود فرد، به جای برون‌سپاری آن است، که می‌توان به خرد مضمون «امنیت خودساخته به جای امنیت وابسته به دیگری» نسبت داد.

در روایات مادران، فارغ از تغییر در مراقبت، سوبیهایی از برابری جویی وجود دارد که خود را در گفتار دینی (به شکل جاری آن) نمایان می‌کند: جهانی که در آن روایان، درباره کسی که فرمانروایی‌اش در خانواده، با رواج برساخت‌های نابرابری از دین، مشروعیت می‌گرفته، این‌گونه روایت می‌کنند؛ معصوم (بالا تر از ۶۰ سال است. سواد خواندن نوشتن دارد. همسرش بازنشسته ارتش است و در خانه سازمانی که ارتش به آن‌ها داده زندگی می‌کنند. سه دختر و یک پسر دارد) می‌گوید: «... آن زمان می‌گفتند زن بدون اجازه شوهر پایش را از درب [خانه] بیرون نمی‌گذارد...»، «...رقصیدن زن فقط جلوی شوهرش مجاز است، زن نباید جلوی زنان دیگر رقص و پایکوبی کند...»، «...زن بدون اجازه شوهر نمی‌تواند آب بخورد...». این گزاره در روایت طاهره هم دیده می‌شود: «...زن حق ندارد بدون اجازه شوهر روزه مستحبی بگیرد...»، «...زن نباید بدون اجازه شوهر به نیازمند کمک کند...». روایان سعی در نمایش بافتارهایی دارند که در آن روش نابرابری جریان زندگی را از آن‌ها ربوده، در چنین زمینه‌ای است که این گزاره را از میان مواد تاریخی موجود بیرون می‌کشند: «هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند». گفتاری که در خود جهانی را به نمایش می‌گذارد که در آن همه ما برابر هستیم حتی اگر این مجال در برابر عقوبت الهی دست بدهد. هر کسی مسئول اعمال خودش است. این جمله زمانی از سوی روایان استفاده می‌شده که منتفعان نظم پلیسی مستقر (عموماً مردان مذهبی) در تلاش برای برساختن قرائت‌هایی از دین و بهره‌گیری از آن برای قدسی‌سازی حکم نابرابر خود بودند. اکرم حدوداً ۷۰ ساله است. حاصل ۱۴ بار بارداری‌اش ۷ فرزند است، شامل ۵ دختر و ۲ پسر، درباره دخترش می‌گوید: «...برادرهایش می‌گفتن این [دختر خانواده] چرا روسری‌اش عقب است [جلوی موهایش از روسری بیرون

۱. اصطلاحی که برای توصیف رفتار، مکان یا پوشش لوکس به کار می‌رود.

است]، جلوی نامحرم... ما در این محل آبرو داریم، در این محل شهید دادن... من می‌گفتم هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند». معصومه به رفتار خشونت‌آمیز همسرش درباره دخترشان اشاره می‌کند: «اگر موهایش را بیرون ببینم با چیچی جلوی آن را میزنم... من در مسجد این محل رفت و آمد دارم... ما در این خانه نماز می‌خوانیم... من می‌گفتم هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند». به سان خیاطان در مثالی از رانسیر که با توسل به منشور قانونی به دنبال احقاق حقوق برابر خود بودند، زنان راوی این پژوهش نیز با توسل به گفتاری در دین (دین همچون گفتار مسلط در نظم پلیسی)، از داخل نظم پلیسی برای بازتوزیع امر محسوس و تغییر فضا-زمان خود استفاده می‌کنند. همان‌طور که گفته شد یکی از ویژگی‌های سوژه شدن سیاسی و امر سیاسی وجه استدلالی کنش است. در این موقعیت نیز با همین وجه روبه‌رو هستیم. سوژه‌ای که با توسل به خودِ گفتارهای نظم پلیسی به دنبال مشروعیت بخشیدن به کنش خود است. در حقیقت با سوژه شدنی روبه‌رو هستیم، که در نهایت، امر متفاوت (هترون) را از طریق تغییر امرفضایی (نوع و فرم حضور در فضا) و امر زمانی (شیوه‌ای دیگر از بودن، در زمانی که پلیس مشخص کرده است در مکانی دیگر از مکان معین شده قرار می‌گیرد) خلق می‌کند. بنابراین ذیل مضمون «قرائت برابری جویانه از دین در مقابل قرائت پلیسی»، خرد مضمون «هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند» جای می‌گیرد.<sup>۱</sup>

همچنین ذیل مضمون قرائت برابری جویانه از دین در مقابل قرائت پلیسی خرد مضمون دیگری نیز به چشم می‌خورد، در مقابل جهان‌بینی‌ای که جامعه پلیسی بر ساخته، مادر با الهام از یک گفتار قدسی (خادم حرم شدن)، رویای برابری را در تخیل خود تمرین می‌کرده است. «خادم حرم شدن» که ارجاع به نوعی وقف زندگی برای عبادت دارد، در وضعیت راویان، در قامت نوعی رؤیای آزادی برای خروج طولانی‌مدت از خانواده، که برای زن ناممکن می‌نمود، دیده می‌شود. (فاطمه): «... تو [مادر] باید شوهر معتاد و زن باز و با دست بزن (کسی که در منازعات خانوادگی با همسرش -عموماً زن- برخورد فیزیکی می‌کند) را تحمل بکنی چون جایی نداری بری [در بیرون حرمتی برایت تعریف نشده]... من فقط دلم می‌خواست برم خادم امام رضا بشم، آزاد بشم...». یا در روایات اغلب راویان این مورد به وضوح تاکید می‌شد که برای فرار از خفقان در خانه پدری، ازدواج کرده است (پناه بردن از یک خانواده به خانواده دیگر). به طور مثال (زری) در میانه روایاتش می‌گوید: «... من باید به اجبار بابام چادر سر می‌کردم... بابام در جمع به من گیر می‌داد و تحقیرم می‌کرد... برادر ام بی دلیل و بادلیل کتکم می‌زدن... ازدواج من فرار از شرایط بود... بعد از ازدواج متوجه شدم شوهرم را دوست ندارم، اما دیگر نه راه پس داشتم نه راه پیش...»، «... گاهی در خیال خودم فکر می‌کردم بروم خادم حرم شوم، دیگه خلاص شوم...». این روایت، نظم پلیسی‌ای را ترسیم می‌کند که در آن برای زن، بیرون از خانواده جایی در نظر گرفته نشده است. نه می‌تواند بازگردد به خانه پدرش و نه خانه شوهرش را تاب می‌آورد اما جدایی از خانواده، حتی خروج آزادانه از خانه برایش پرهزینه است. در چنین وضعیتی است که «خادم حرم شدن» به عنوان یک نقش، امکان پروراندن ناممکن‌ها را به ذهن فرد ارزانی می‌کند. رؤیایی فراتر از مقوله‌های فکری برآمده از فرهنگ و سنت. می‌توان در پشت میل به زهد محض در آن، به خاطر نوع و زمان استفاده پاسخ-گویان، نوعی رویای آزادی از زندان فرهنگ پلیسی را دید. در فرهنگ پلیسی، ترک خانواده، ترک مادری، ترک همسر و غیره از سوی زن، گناهی نابخشودنی‌ست. نظم پلیسی برای زن بیرون از خانواده چیزی جز تباهی ترسیم نمی‌کند. اما زن با کمک امکان‌های مذهبی در ذهن خویش غیرممکن را متولد می‌کند. در فهم رانسیر از امر سیاسی، تخیل، ظرفیتی است که به عقل بیداری می‌دهد که

۱. یادآوری این نکته لازمست که سوژه، خالق جمله‌ی «هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند» نیست، بلکه سوژگی وی از استفاده‌ای که در فضا-زمان مشخص، از آن می‌کند متعین می‌شود.

تفکر و ارزیابی کند، دربارهٔ به اجرا درآوردن آنچه ممکن است ولی وجود ندارد. تخیل ظرفیتی است که به قوهٔ حسانیت اجازه می‌دهد از توزیع پیشینی امر محسوس فراتر رود چون چیزی در امر محسوس است که برایت غیرقابل تحمل است. خدا بالاتر از هر چیزی است، خدا بالاتر از حتی «مادری» است که به واسطهٔ گفتارهای پلیسی خانواده، امر قدسی‌ای تعریف گردیده و هیچ‌گیزی از آن نیست اما با کمک امر قدسی دیگر و چه بسا اولی‌تر، رویای آزادی از زندان فرهنگ‌ساخته راه، که نشان از درکی پیشینی از برابری دارد در ذهن زنده نگه می‌دارد.

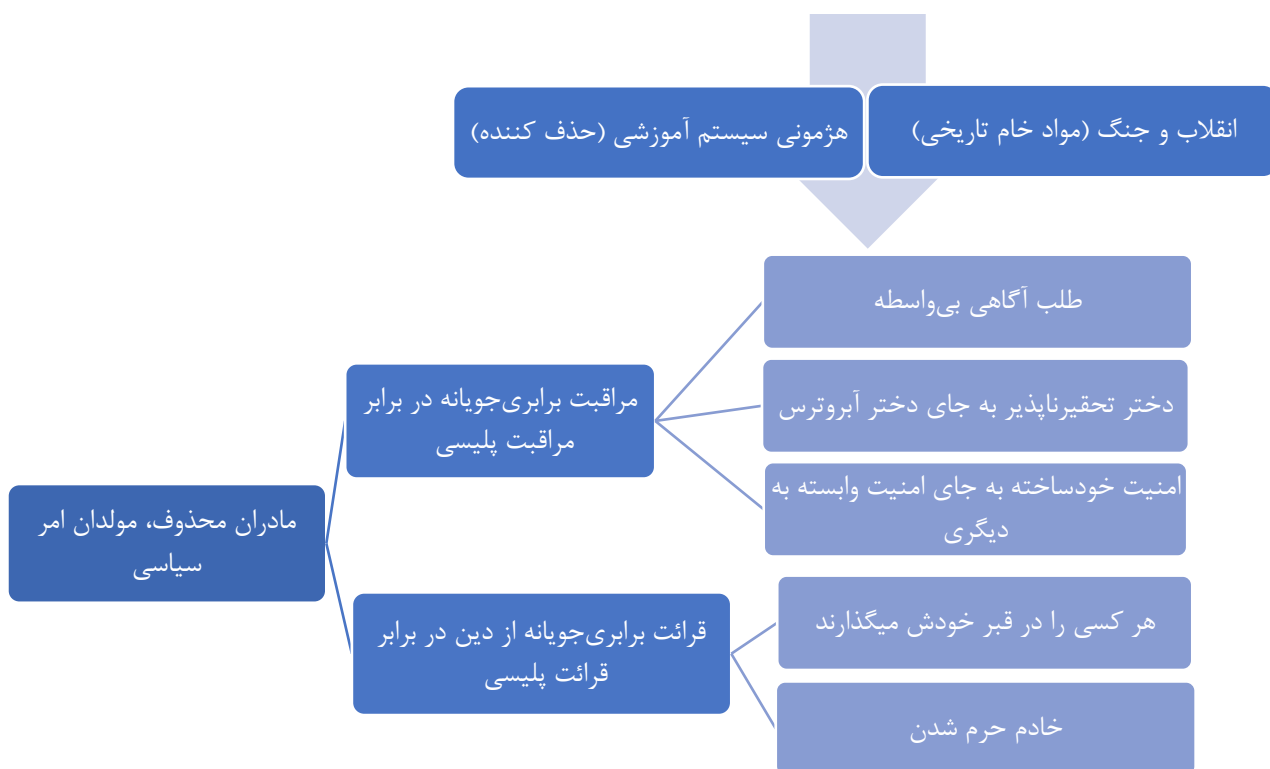
یافته‌های مستخرج از مصاحبه‌ها در قالب ۲ مضمون اصلی و ۵ خرده‌مضمون تدوین شده است. مضامین اصلی شامل قرائت برابری‌جویانه از دین و مراقبت برابری‌جویانه هستند. این مضامین اصلی که از خرده‌مضمون‌ها تشکیل شده‌اند، همگی در کنار یکدیگر منظومه‌ای را می‌سازند که ما را به مضمون نهایی یعنی مادران محذوف رهنمون می‌سازد. در واقع، ایدهٔ اصلی، قصهٔ وانهادگان است. کسانی که در جریان قدرت‌گیری سیستم آموزشی، در برابر افسانهٔ تربیت، به عنوان قشری بیرون از حوزهٔ فکر صدایشان بی‌ارزش شمرده شد و سپس با بزرگ شدن و ثقل یافتن حوزهٔ عمومی برای زنان، به حال خود وانهاده شدند. به نام محافظان سنت، ارزش فکرشان نادیده گرفته شد. به حال خود وانهادگان کسانی هستند که قصه‌هایشان را نگفتند. سوژه‌های این پژوهش در برابر گفتاری در نظم پلیسی قرار دارند که نشانه و علامت توان‌مندی، آگاهی و قوهٔ تفکر را آموزش دیده شدن توسط نهاد آموزشی معرفی می‌کند. در برابر گفتار صغارت‌پندار که در پی توان‌مندی زن، مادر بی‌سواد را در نظام آموزشی تا بن دندان سلسله‌مراتبی، در پایین‌ترین جایگاه می‌نشانند. در بزنگاهی که همهٔ افراد حق برابر در تعیین سرنوشت جامعه داشتند و دیگر قرار نبود مانند گذشته بر حسب وابستگی خانوادگی و نسبت داشتن با حکام و غیره امتیاز بگیرند (در اوان انقلاب اسلامی ۵۷)، معیاری از سوی نظم پلیسی برای برتری یافتن و سهم یافتن در میان دارندگان امتیاز فکر، بدیهی پنداشته شد: دارا بودن تحصیلات و مدرک. در این میان آن گروهی که بیش از همه از این موهبت دور بودند، مادران دارای چندین فرزند بودند با بسی موانع فرهنگی و جنسیتی برای کسب تحصیلات.

اکرم: «... من ۹ سالم بود که نشاندم پای سفرهٔ عقد، انقد جثه‌م کوچک بود که روی صندلی پاهایم به زمین نمی‌رسید، [با خنده] پاهایم را تکان می‌دادم و بازی می‌کردم. زمان ما [دههٔ ۳۰] دختر تا یکم سینه در می‌آورد شوهرش می‌دادند. دیگه تا اون موقع باید همهٔ کارهای خانه‌داری را از مادرت یاد می‌گرفتی، مادر شوهر می‌آمد چند کیلو سبزی می‌داد به عروس پاک کند [موقع انتخاب عروس برای پسرش]، اگر بلد نبود یا دستش کُند بود می‌گفت این به درد نمی‌خورد... یا می‌آمدند در حمام عمومی بدن دختر را ورنده می‌کردند... [داستانی در این باره از خاطرات گذشته‌اش تعریف می‌کند] «... در ادامه: «۱۲ سالم بود که شکم اولم را حامله شدم، نتوانستم بچه را نگه دارم، بچه نارس به دنیا آمد و مُرد، می‌گفتن بچه اول مال کلاغه، بچه دوم دختر بزرگم بود، بچه سوم را موقع شیر دادن حامله شدم، سقط شد...». دربارهٔ تجربهٔ مادری‌اش می‌گوید: «... حاجی [شوهرش] می‌گفت «همیشه باید از تو خونه صدای یه بچه بیاید»... با حسرت دربارهٔ اجر و قربش در گذشته در میان فامیل تعریف می‌کند: «... هر کس می‌خواست پسر زن بدهد [برای پسرش برود خواستگاری] می‌آمد سراغ من، هر کس می‌خواست دختر شوهر بدهد، می‌آمد سراغ من، هر کس آبستن بود زائو بود سرزاه، من و زن عمو شهری را می‌بردن بالا سرش... تو گاو‌صندوق چقدر سکه‌های تمام پهلوی و نیم پهلوی داشتم برای این مراسم‌ها می‌بردم، کم کم تو دههٔ شصت دیگه همه تحصیلات‌دار شدن و دیگه به نظر ما نیاز نداشتند...». بعد در جایی دیگر دربارهٔ تجربهٔ مادری بعد از انقلابش می‌گوید: «... دو تا دختر آخرم تو دورهٔ انقلاب به دنیا آمدند، به زور این دو تا رفتم نهضت سوادآموزی، می‌گفتند ما خجالت می‌کشیم در مدرسه بگوییم مادرمان سواد ندارد... صبح آن‌ها [دخترانش] می‌رفتند مدرسه، عصر من می‌رفتم همان مدرسه، مشق‌هایم را دخترم می‌دید... چند ماه رفتم، تا کمی سواد خواندن نوشتن پیدا کردم، دیگر نرفتم...»

به نظر می‌رسد همان گفتاری که افراد را بر اساس «آموزش‌دهنده» و «نیازمند آموزش» رتبه‌بندی می‌کند، زنان را در پایین‌ترین مرتبه به عنوان طبقه‌ای که بیشترین نیاز به آموزش را دارد و بیشترین محرومیت از آن را تجربه کرده است مورد تحقیر قرار داد. شاید بتوان «نهیضت سوادآموزی»<sup>۱</sup> در آن دوره را واضح‌ترین نمود آن دانست. نهضت سوادآموزی را می‌توان تصویر مجسم یکی از تغییرات در نظام رتبه‌بندی نظم پلیسی جدید دانست. اگر چه دغدغه پیش‌راندان (از مهم‌ترین آن‌ها امام خمینی) توزیع عادلانه منابع و دعوت به مشارکت در سرنوشت خود توسط خود افراد بوده است، اما با ورود به مرحله اجرا و پیاده‌سازی آن تقریباً به همان سیاق تکنوکراتیک و سلسله مراتبی پیش از انقلاب، در یک کلام با روش نابرابری، به نقض غرض تبدیل می‌شود. شاید گزاف نباشد اگر بگوییم از تحقیرآمیزترین رفتارها با مادران فاقد تحصیلات، همان باشد که ناگزیر شدن در مکانی که برای آن‌ها تعریف نشده بود و در آن جایگاه حاشیه‌ای یا پیرامونی داشتند (عمدتاً دبستان‌هایی که برای کودکان طراحی شده بود) همچنین در زمان حاشیه‌ای (بعد از ظهرها)، تحت آموزش معلم‌هایی بعضاً هم‌سن فرزندان‌شان، آموزش الفبا ببینند. هدف نظام آموزشی، توانمندسازی این زنان عنوان می‌شد که می‌توان پیش‌فرض ناتوانی این زنان را از آن مستفاد کرد و به این تصویر وضوح بخشید که چگونه این زنان بخاطر فقدان تحصیلات نهادی، از داشتن امتیاز فکر محروم می‌شدند. بدون دغدغه نوآوری و تطبیق سبک آموزش، با همان سیاق آموزشی کودکان‌شان و همان معیارها که کودکان ارزیابی می‌شدند، آن‌ها نیز مورد ارزیابی قرار می‌گرفتند.

در این نظم، افراد با نمایش نوعی انضباط کلامی به عنوان یکی از نشانه‌های باسواد بودن (و شاید بارزترین نشانه آن)، نوعی تایید و تثبیت طبقه‌بندی بر اساس نظم آموزشی پلیسی را از خودشان به نمایش می‌گذاشتند. اما این مادران، به نظر می‌رسد که در مقابل این گفتار که به عنوان نظم برتر جا افتاده بود سر تسلیم فرود نیاوردند. مادران فاقد تحصیلات یا با تحصیلات کم، در عین حال که ناگزیر به تعریف جامعه (تعریف فوق‌الذکر در رتبه‌بندی بر اساس سواد، که یکی از مکانیسم‌های برقراری نظم پلیسی است) برای ارتقاء فرزندان تن می‌دادند، کنش نسبتاً یگانه‌ای را از خود به نمایش می‌گذاشتند. به این معنا که به نحو جسورانه‌ای در درهم شکستن تصویر موهوم و اغراق‌گرایانه از آموزش نهادی به عنوان تنها مرجع تولید فکر و ایجاد تغییر، اهتمام می‌ورزیدند. اگر همین خط تحلیل را پیش‌تر ببریم مادرانی را مشاهده می‌کنیم که بر علیه تعلیم و تربیت به معنای سنتی آن شوریده‌اند و خویش را صرفاً به عنوان «ایجادکننده اراده برای آگاهی» (معلم نادان در ادبیات رانسیر) در جایگاهی برابر با دختران‌شان قرار می‌دهند. یعنی به جای تعلیم و تربیت عمودی و بازتولیدکننده سنت تبعیض‌آمیز، جایگاه تولیدکننده انگیزه برای کسب آگاهی را اختیار می‌کنند.

۱. نهضت سوادآموزی سازمانی که در ۱۳۵۸ به دستور امام خمینی برای آموزش عموماً بزرگسالانی که توان خواندن و نوشتن نداشتند، تشکیل گردید (سازمان-نهضت-سوادآموزی/https://fa.wikipedia.org/wiki/). خاستگاه تاریخی این طرح به پیش از انقلاب باز می‌گردد اما گزارش‌ها حاکی از آن است تا پیش از انقلاب خروجی ضعیفی داشته است و بعد از انقلاب، و با دستور مستقیم امام خمینی، رهبر انقلاب، مورد اهتمام جدی‌ای قرار گرفته است (hamshahrionline.ir/xMKg).



نمودار ۱: مضامین

## ۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش تلاش کرده با نشان دادن اثر کنش‌های پیش‌پا افتاده مادران در دهه ۶۰، به مرئی‌ساختن سیاست تولید شده توسط افرادی نائل گردد که از دارندگان امتیاز تفکر حذف شده‌اند. در این روایت، مادران، حاملان تغییر در «توزیع امر محسوس» - امری که توسط پلیس به نظم طبیعی و بدیهی ترجمه می‌شود - انگاشته می‌شوند. پلیس، در این پژوهش (به تأسی از رانسیر)، نظمی‌ست که به «توزیع امر محسوس» یعنی جایگاه‌بندی جامعه در نوعی نظم سلسله‌مراتبی نمادینه شده می‌پردازد. در نظم پلیسی مستقر، حدود و ثغور این جایگاه‌ها تعیین می‌گردد. بازتولید و حفظ این نظم توسط گروه منتفع صورت می‌گیرد. به ویژه از آنجایی که این مباحث به طور معمول توسط دیدگاه‌های فمینیستی، با تأکید بر پشتیبانی از آنها، از دایره توجه خارج می‌شوند. مادران فاقد تحصیلات به طور گسترده به عنوان افرادی تصور می‌شوند که سنتی، در خانه فعالیت می‌کنند و در دسترسی به آموزش و مهارت‌های تحصیلی محدودیت دارند و تنها به عنوان زنانی که وظیفه تولید و حفظ نقش مردانه را بر عهده دارند در نظر گرفته می‌شوند و به ایفای نقش‌های دیگر ترغیب نمی‌شوند.

این مقاله به تمرکز بر روی این مادران و اتخاذ رویکردی که از طریق آن بتوان بدن، صدا و بیان آنها را مشهود کرد، متمرکز است. در ایران پس از انقلاب، به این شیوه، عدالت را به شکل پسینی جستجو کردند. به این معنا که برای توزیع عادلانه امتیاز تفکر، به میزان دانایی حاصل از آموزش نهادی و مشخصاً به مدرک تحصیلی، مراجعه کردند. در چنین فضایی مادران فاقد تحصیلات که بخاطر تعداد بالای فرزند و رتق‌وافتق امور آنها، عملاً هیچ زمانی برای تحصیل نداشتند به عنوان احتمالاً دور

دسترس‌ترین افراد به آموزش نهادی، رفته رفته از فضای فکری جامعه حذف شدند. فضای تحمل‌ناپذیری که سوژه را برای هویت‌زدایی و قدم گذاشتن در مرزهای هویت ممنوعه آماده کرده است. در چنین فضایی ست که سوژه دست به تولید امر سیاسی می‌زند و بر توزیع امر محسوس می‌شورد. اما روشنفکر علوم اجتماعی و یا فمینیست را، در تصور افلاطونی از سلسله مراتب ظرفیت فکری، گمان بر این است که فضا-زمان این گروه، از آن‌ها، ظرفیت تفکر را سلب کرده است. از همین روست که خودداناپندار به دنبال توانمندسازی آن‌هاست. حال آن‌که پیش‌فرضی که منافع تصاحب امتیاز فکر را برای این روشنفکران تأمین می‌کند می‌تواند هم‌دست با حذف این کنش‌گران عمل کند.

راویان این پژوهش مادران فاقد تحصیلات و خانه‌دار هستند که در دهه ۶۰، با دختران نوجوان یا تازه‌بالغ خود درباره به اجرا درآوردن آن‌چه ممکن است ولی وجود ندارد، ماجراجویی می‌کنند و به تولید حس‌های مختلف فراتر از ذخیره مفهومی درک دست می‌زنند. کنش‌هایی که تحت سیطره گفتارهای پلیسی نادیده گرفته شده‌اند. مرور تحقیقات تاکنون انجام شده اغلب خواننده را به آدرسی می‌کشاند که در مقصد آن سوژگی، با مقاومت سوژه در برابر گفتار «دیگری» شکل می‌گیرد. قوه خلاقه سوژه در این پژوهش‌ها در خدمت رویارویی با ساختار قدرت و تولید تکنیک‌های مقاومت در برابر «دیگری» است. حال آن‌که اغلب این نظریات، در تحلیل نهایی از توزیع پلیسی امر محسوس فراتر نمی‌روند و خود در دام بازتوزیع نابرابری گرفتارند. در روایات تحقیق حاضر و زاویه دیدی که وجه نظری تحقیق به ما اعطا می‌کند، می‌توان اذعان کرد که کنش‌هایی از سوی مادران دهه ۶۰، بالفعل شده که در دستگاه‌های تحلیلی نظریه‌پردازان جنبش‌های جدید، عمدتاً روزمره، رؤیت‌پذیر نیستند.

مدنظر محقق در این تحقیق کنش‌های با پیش‌فرض برابری است. پیش‌فرض برابری برخلاف تحقیقات فوق‌الذکر، رو به سوی دیگری دارد و به تخیل، یک ظرفیت اجتماعی می‌دهد. روایت‌گران در پژوهش حاضر، در پی تخیل برابری، خوانشی برابری‌جویانه را در ورای گفتار نابرابر مسلط، برپا می‌کنند. خردمضمون «هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند» یک گزاره ممنوعه در نظم نابرابر پلیسی است که میل به عینیت رساندن خودش را دارد. این گزاره ذیل قرآنتی برابری جویانه در دین، در زیرساخت سلسله‌مراتبی، چالشی جمعی ایجاد می‌کند. از طرفی تخیل مخالف‌آفرین مادر در «رؤیای آزادی از خانواده پلیسی» به عقل سوژه، بیداری می‌دهد که درباره به نمایش درآوردن آن‌چه که ممکن است ولی وجود ندارد، تفکر و ارزیابی کند. تخیل در فلسفه رانسیری با عقل مرتبط است، اما تحت کنترل آن نیست و ذهن سوژه، آزادی تخیل را کشف می‌کند. رؤیای خادم حرم شدن در ذهن راویان تحقیق به تصویرسازی گشایش امکان برابری، یاری می‌رساند. در این تخیل در زمینی که همه راه‌ها به خروج از خانه (به عنوان تنها محیط امن برای زن) بسته است، سوژه، با تولید سیاست محو کردن مرزهای زندگی پلیسی، خلق امکان خروج از این نظم را تمرین می‌کرده است.

در خلق مراقبت برابری‌جویانه، سوژه با آزادی‌ای که به واسطه قوه تخیل به آن دست می‌یابد، از جهان، تحلیل‌زدایی می‌کند، تحلیلی که توزیع امر محسوس را طبیعی‌سازی می‌کند. سپس با استفاده از آن‌چه در جمع‌آوری تجربه (به عنوان مواد خام) به دست آورده است جهان را در معرض تخیلی‌سازی (سناریو سازی/داستانی سازی) قرار می‌دهد. به این ترتیب با ترکیب‌بندی جدید مواد خام، پیکربندی جایگزین را ترسیم می‌کند: افسانه دختر آفتاب مهتاب‌نندیده را تبدیل می‌کند به دختری که در یک پادگان سرباز رهاپیش کنی سالم بیرون می‌آید. این تحلیل‌زدایی، در تلاش برای تقویت ارزش «تحقیرناپذیری» برای دختر، انضمامی‌تر می‌شود. دستکاری سوژه در فضا-زمان از پیش طبیعی‌انگاشته شده برای دخترش، در خلق افسانه جدید در زیست دختر (درس خواندن)، قابل ردیابی است. در حالی که در فضا-زمان طبیعی‌انگاشته نظم پلیسی، دختر به محض بلوغ جسمی، با افسانه ازدواج، به عنوان پرصداترین

«تحلیل» جهان‌ش مواجه می‌شود (تحلیلی که در تیزترین نقطه خود، ابژه جنسی «دیگری» بودن را حمل می‌کند)، سوژه با تقلید از جهان دیگری متفاوت، دست به ابداع جهان ترکیبی جدید می‌زند.

آنچه که می‌توان اختلال در توزیع امر محسوس آکادمیک تعریف کرد، فراتر رفتن از نگاه‌های رایج به امر سیاسی و سوژه سیاسی است. نظریه‌های رایج کلاسیک حوزه سیاست را معطوف به عرصه نمادین قدرت در نظر می‌گیرند و سوژه‌های سیاسی در این نگاه کسانی هستند که به طور مشخص در این عرصه دست به عمل (حضور در انتخابات، نمایندگی، اعتراض سیاسی و...) می‌زنند. محدودیت‌های این پارادایم در تعریف امر سیاسی، نظریه‌پردازان (دوسرتو، اسکات و ...) را به سمت توجه به زندگی روزمره، مقاومت در این حوزه و تداخل بین حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی با امر سیاسی رهنمون ساخت. از مشهورترین نظریه‌پردازان این حوزه در مورد ایران، آصف بیات واضح دیدگاه پیش‌روی آرام زنان در ایران پس از انقلاب است.

بیات در کارهای خود «بازپس‌گیری تدریجی فضاهای عمومی» توسط زنان را به عنوان شکلی از جنبش و یا به تعبیر نظریه‌پرداز «ناجنبش» در نظر می‌گیرد (بیات، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۲۴). اما کنش‌هایی مشابه آن چه راویان پژوهش حاضر، فاش می‌کنند، وجود دارند (در روایت مربوط به «امنیت خودساخته») که با این دستگاه نظری قابل بازخوانی نیستند و با تحلیل خطی و پیش‌رونده آن گلاویز می‌شوند. در این مضمون می‌بینیم که تحت تأثیر انقلاب و جنگ، مادران ارزشی تولید می‌کنند (امنیت خودساخته) که با تغییر وضعیت کشور در دهه هفتاد آن را به تفکر سرمایه‌دارانه نوظهور می‌بازند. وقتی امنیت دوباره وابسته به دیگری می‌شود دیگر نمی‌توان از «تسخیر فضاهای عمومی» به شکل عمیقی حرف زد.

در اینجا یکی از نمایان‌ترین تجربه‌ها در زندگی سوژه‌ها به چشم می‌خورد: «تعلیم و تربیت» به عبارت رانسیری در «نظم پلیسی» یعنی برخورد با فرد به عنوان صغیر و نیازمند آموزش، که در آن افراد فاقد تحصیلات به عنوان قشر صغیر، مورد تحقیر قرار می‌گیرند. اما نمونه‌ها، به نظر می‌رسد به تاسی از رخداد انقلاب اسلامی ۵۷ و نفس کشیدن در فضای افقی‌تر شدن نیروها و روابط قدرت، به تجربیات شهودی‌ای دست پیدا کردند («... با دوستم رفته بودیم تماشای تظاهرات ...») که سوژگی‌شان در مسیر خلق غیرممکنات تقویت نیز شده و به عبارتی جهش یافته است. برای مصداقی‌تر دیدن این تعریف می‌توان فروریختن اقتدار گفتاری را مثال زد که وجود شاه را در واسطه میان خدا و ملت معتبر می‌کرد. سوژه‌ها از تاکید گفتارهای انقلابی در مقابله با نگاه‌های صغارت‌پندار بر مردم، از انقلاب، «طلب آگاهی بی‌واسطه» را می‌آموزند. از گفته‌های مشهور رهبر کارزماتیک انقلاب که حتی اشارتی مستقیم بر این آموزه را می‌توان از آن مستفاد کرد در این مثال دیده می‌شود: «چرا پدران ما برای ما تصمیم بگیرند؟» (امام خمینی، سخنرانی بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷).<sup>۱</sup>

لذا نتیجه این پژوهش این است که با اتخاذ نگاه رانسیر و تعریف آن از برابری که در این پژوهش به طور مفصل بیان شد، سیاست‌گذاری‌های دموکراتیک نیز با چالش مواجه می‌شوند. آنچه که در سیاست‌گذاری عدالت‌جویانه رایج است، محول کردن امر برابری به آینده، همچون امری پسینی است. مهم‌ترین نماینده این نگاه، نظریات رفاهی توزیعی است که به دنبال توزیع برابری در بخش‌های نابرابر جامعه است. اتفاقاً همین رویکردها از آنجا که برابری را نه به عنوان یک پیش‌فرض و نقطه شروع، بلکه همچون هدفی در آینده تصور می‌کنند، خود یکی از موانع اصلی برابری در جامعه هستند. تصور برابری همچون یک امر توزیعی، همچون

۱ متن، صوت و فیلم سخنرانی امام خمینی در ۱۲ بهمن ۵۷، ۱۳۹۳، بهمن ۲۱. برگرفته از لینک:

چیزی که باید به کسانی (نابرابران، بی‌سهم‌ها) داده شود، خود بازتولیدکننده یک سیستم نابرابر بین توزیع‌کننده‌های برابری (همچون ناجی) و دریافت این توزیع‌ها است. مرحله اول برای ایجاد برابری واقعی در جامعه درک درست آن همچون امری پیشینی است. تنها زمانی که تمام انسان‌ها را در هوش یکسان ببنداریم و با پیش‌فرض برابری همه کس و هرکس، عمل کنیم، هم از سیستم تحقیرکننده توزیعی فاصله گرفته‌ایم و هم به برابری نزدیک‌تر شده‌ایم.

## ۶. منابع

- افراسیابی، بهرام و دهقان، سعید (۱۳۶۰). *طائفانی و تاریخ*، نشر نیلوفر
- باقری دولت آبادی، علی و ابراهیمی، حسین (۱۳۹۵). *توسعه محوری در دولت‌سازندگی و الزامات آن برای سیاست خارجی ایران، دولت پژوهی*، سال دوم، شماره ۶
- بیات، آصف (۱۳۹۰). *زندگی همچون سیاست*، ترجمه فاطمه صادقی، برگرفته از: <https://bayanbox.ir/view/3486238481723723902>
- رانسیر، ژاک (۱۳۸۸). *ده‌تر در باب سیاست*، ترجمه امید مهرگان، تهران: رخداد نو
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۴). *عدم توافق*، ترجمه رضا اسکندری، تهران: گهرشید
- فلیک، اوه (۱۳۸۸). *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰). *فراروش، بنیان‌های فلسفی و عملی روش تحقیق ترکیبی در علوم اجتماعی و رفتاری*، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان، چاپ سوم.
- مرکز آمار ایران، <https://www.amar.org.ir>
- میر فخرایی، تزا (۱۳۸۵). *زبان، رسانه و بازنمایی هویت، پژوهش‌های ارتباطی*، شماره ۴۸.
- Citton, Y. (2014). "The ignorant schoolmaster": knowledge and authority. In Jacques Ranciere: key concepts. (pp. 25-37). Routledge.
- CokSen, S. (2021). Time-Space and Politics in Understanding of Jacques Ranciere (Master's thesis, Middle East Technical University).
- Davis, O. (2010). Jacques Ranciere. Polity.
- Firestone, S. (2015). The dialectic of sex: The case for feminist revolution. Verso Books.
- Fraser, N. (2014). Justice Interruptus: Critical reflections on the "postsocialist" condition. Routledge.
- Fraser, C. (2021). Deep Interviewing: Methods, Challenges, and Solutions. London: SAGE Publications Ltd.
- Glaser, Barney, G. (2001). The Grounded Theory Perspective: Conceptualization Contrasted with Description. Mill Valley, CA: The Sociology Press.
- Hallward, P. (2009). Staging Equality: Ranciere's Theatrocracy and the Limits of Anarchic Equality. In G. Rockhill, & P. Watts (Eds.), Jacques Ranciere: History, Politics, Aesthetics. Durham & London: Duke University Press.
- Hooks, B. (2000). Feminist theory: From margin to center. Pluto Press.
- Low, J. (2019). A pragmatic definition of the concept of theoretical saturation. Sociological Focus, 52(2), 131-139.
- Mahdavi, H. (1970). "The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran", in M. A. Cook, editor, Studies in the Economic History of the Middle East, London: Oxford University Press.
- May, T. (2008). Political Thought of Jacques Rancière: Creating Equality. Edinburgh University Press.
- Nussbaum, M. C., & Capabilities, C. (2011). The human development approach. Creating capabilities. Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard.
- Patton, P. (2012). Ranciere's utopian politics. In Jacques Ranciere and the Contemporary Scene: The Philosophy of Radical Equality (pp. 129-144). Continuum.
- Ranciere, J. (1991), The Ignorant Schoolmaster: Five Lessons in Intellectual Emancipation. Trans. K. Ross, Stanford: Stanford University Press



- Ranciere, J. (1995). *On the shores of politics*. Verso.
- Ranciere, J., Guénoun, S., Kavanagh, J. H., & Lapidus, R. (2000). Jacques Ranciere: Literature, politics, aesthetics: Approaches to democratic disagreement. *SubStance*, 29(2), 3-24.
- Ranciere, J. (2004). Introducing disagreement. *Angelaki: journal of the theoretical humanities*, 9(3), 3-9.
- Ranciere, J. (2009). The method of equality: An answer to some questions. *Jacques rancière: History, politics, aesthetics*, 273-288
- Ranciere, J. (2010). *Dissensus: On Politics and Aesthetics*. (S. Corcoran, Ed., & S. Corcoran, Trans.) Continuum International Publishing Group.
- Ranciere, J. (2016). *The Method of Equality: Politics and Poetics*. In Honneth, A., & Rancière, J. *Recognition or disagreement*. In *Recognition or Disagreement*. Columbia University Press.
- Spivak, G. C. (2015). *Can the Subaltern Speak?* In *Colonial discourse and post-colonial theory* (pp. 66-111). Routledge.
- Tanke, J. J. (2011). *Jacques Ranciere: an introduction*. A&C Black.